اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

شماره ۷۱
دوره دوم
دوشنبه ۱۱ اسفندماه ۱۳۵۹
بها ۱۵ ریال

افول

در پایان جلسهٔ چهارشنبه ششم اسفند طرحی با دوفوریت و به امضای سی و سه تن از نمایندگان به مجلس شورای اسلامی تقدیم شد که در آن، با تصریح بر عدم تفاهم ریاست جمهوری و نخست وزیر در تعیین و معرفی سه وزیر باقیماندهٔ هیئت دولت، نخست وزیر موظف می شود، تا تعیین وزیر برای وزارتخانه‌های بی سرپرست، تصدی آنها را خود برعهده بگیرد. در آن جلسه، دوفوریت طرح به تصویب رسید و بحث دربارهٔ خود طرح به جلسهٔ بعد موکول شد.

هر سرنوشتی که این طرح در مجلس پیدا کند و هرگونه تعدیلی که به منظور کاستن از برخورندگی در عبارات آن صورت گیرد، خود تصریح بر عدم تفاهم دو رکن عالی قوهٔ مجریه کشاکشی را علنی می کند که دست کم از همان زمان برگزاری انتخابات ریاست جمهوری جریان داشته است. ظاهرا آقای بنی صدر از روی الگوی فرانسوی تمرکز قدرت در دست رئیس جمهور به صورتی که ژنرال دوگل ــ با تکیه بر اعتبار بی چون و چرای خود به عنوان رهبر و سازمان دهندهٔ جنبش مقاومت و عامل رهایی فرانسه از یوغ فاشیسم آلمان ــ توانست در آن کشور به اجرا گذارد، پیوسته بر لزوم هماهنگی مجلس و دولت با برنامه‌های ریاست جمهوری و به عبارت دیگر بر تبعیت عملی ارگانها و نهادهای حکومت از راه و روش و رهنمودهای ایشان اصرار می ورزند، و در نتیجه، اصل تصویب رئیس جمهوری را در انتخاب نخست وزیر و دیگر وزیران به صورتی تفسیر می فرمایند که در حقیقت به معنای انتصاب یک یک اعضای هیئت دولت از سوی خود ایشان است. تکیه آقای بنی صدر در این مسئله بر یازده میلیون رائی است که مردم به ایشان داده اند و اینکه ایشان در جریان سخنرانی ها و تبلیغات انتخابات رئیس جمهوری نظر خود را دربارهٔ عملکرد این مقام و اختیارات قانونی اش اعلام کرده اند و بنا بر این انتخاب ایشان به معنای تصویب تلقی خاص ایشان در این بار نیز هست و درست اینجاست که کشاکش در می گیرد. زیرا آنچه مطلوب آقای بنی صدر است، قدرت فردی رئیس جمهوری است. می توان تصور کرد که ایشان از سر حسن نیت و به منظور تأمین وحدت تصمیم و افزایش کارآیی قوهٔ مجریه به ضرورت این امر معتقد باشند.

بقیه در صفحه ۸

شعر: **نسیم بهمن** — جعفر کوش آبادی

دربارهٔ رمان — از: ل. یاکیمنکو

کابوس بیکاری در بریتانیا

نقش دولت امپریالیستی فرانسه در سیستم امپریالیسم جهانی

تحولات انقلابی دوران اخیر در قاره‌های مختلف جهان که در نتیجه پیروزی انقلاب‌های ضد استعماری و ضد امپریالیستی انجام می گیرد، ضمن آنکه در تغییر تناسب نیروها در عرصهٔ جهان به نفع نیروهای آزادیخواه و استقلال طلب و به زیان نیروهای ارتجاع و امپریالیسم جهانی تحولی کیفی پدید می آورد، به بالا بردن سطح آگاهی سیاسی خلقها در شناخت چهرهٔ واقعی امپریالیسم به مثابهٔ یک سیستم واحد جهانی کمک می کند و نظریات گمراه کننده نظریه پردازان جهان سرمایه‌داری و دستیاران مائوئیستی آنها را رسوا می کند. نظریهٔ مائوئیستی "سه جهان" یکی از همین نظریات است که پیروان آن با تبلیغ این نظریه می کوشند با جدا کردن حساب دول امپریالیستی غرب و ژاپن از امپریالیسم آمریکا به عنوان جهان دوم راه بازگشت کشورهای نو استقلال به وابستگیهای امپریالیستی را از طریق برقراری و نزدیکی روابط با دول غربی و ژاپن هموار سازند. پس از پیروزی انقلاب شکوهمند در میهن ما که یکی از خصلت های بنیادی آن ضد امپریالیستی است، نظریه مائوئیستی "سه جهان" با هدف مسخ این خصلت به میدان آمد و هواداران آن از جمله در میان مقامات مسئول کشور با تبلیغ و پیروی از این "نظریه" سعی کرده و می کنند تا نیات واقعی خود را برای بازگشت به وابستگیهای امپریالیستی در زیر پردهٔ این "نظریه" استتار کنند. اما رویدادهای دوران پس از انقلاب و نقش و مواضع دول امپریالیستی غرب در توطئه‌های امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران که موجب افشای ماهیت واقعی این

بقیه در صفحه ۶

جمهوری دموکراتیک ماداگاسکار در راه رشد غیرسرمایه‌داری

جمهوری دموکراتیک **ماداگاسکار** جزیرهٔ بزرگ **ماداگاسکار** و چند جزیرهٔ کوچک مجاور آن را در بر می گیرد. مساحت آن ۵۹۷۰۰۰ کیلومترمربع و جمعیت آن (به آمار ۱۹۷۸) در حدود ۸/۹ میلیون نفر است. ۹۸٪ جمعیت **مالاگاشی** هستند که به ۱۸ گروه نژادی تعلق دارند. فرانسوی‌ها، کمورها، چینی ها، هندی‌ها و پاکستانی ها نیز در این جزیره اقامت دارند. زبان‌های رسمی **مالاگاشی** و فرانسوی است. پایتخت این کشور **تاناناریو** با ۵۰۰ هزار جمعیت است، شهرهای مهم دیگر آن عبارتند از **دیه گو ــ سوارز**، **تاماتاو**، **موروندوا** و **تولئار** که در عین حال از بنادر این کشورند.

تاریخ **ماداگاسکار** به دوران باستان باز می گردد، اما اروپائیان پس از آنکه **دیه گو دیاز** دریانورد پرتغالی در سال ۱۵۰۰ این جزیره را کشف کرد و به روی نقشه آورد به وجود آن پی بردند. در آن زمان سلطنت مقتدر فئودالی **ایمرنیا** در جزیره شکل گرفته بود. این سلطنت تا پایان قرن نوزدهم دوام یافت، زیرا در این دوره جزیره به مرکز رقابت شدید استعمارگران فرانسوی و انگلیسی بدل شده بود.

تقریبا تمامی دوران استیلای فرانسویان بر **ماداگاسکار** که ۶۵ سال به طول انجامید، مشحون از مبارزات قهرمانانه پیگیر بومیان علیه متجاوزین خارجی است. این مبارزات در سال ۱۹۴۷ با شورش مسلحانه به اوج خود رسید. اما استعمارگران این شورش را بیرحمانه سرکوب کردند: بیش از ۹۰ هزار

بقیه در صفحه ۷

پورتوریکو در منگنهٔ وابستگی استعماری

مجموعهٔ بقایای سیستم استعماری امپریالیسم که پس از جنگ دوم جهانی از هم پاشید، مسأله‌ای حیاتی در روابط بین المللی است. بقایای این سیستم به صورت مناطق مستعمره همچنان در حوزه دریای **کارائیب** وجود دارند.

در سال های اخیر گرانادا، دومینیکن، سنت لوسی، سنت ونسان از یوغ استعماری بریتانیا رها شدند. با وجود این، بریتانیا هنوز جزایر متعددی در این منطقه دارد که از اهمیت عظیم استراتژیکی برخوردارند. در این جزایر اعتراض برضد سلطهٔ خارجی

بقیه در صفحه ۲

در بزرگداشت دکتر محمد مصدق

چهارده اسفند روز خاموشی دکتر محمد مصدق رهبر نهضت ملی ایران در دوران ملی کردن صنعت نفت است.

دکتر مصدق علی رغم پیوند خانوادگی با اشرافیت کهن ایرانی به سنت های ارتجاعی آن در سیاست پای بند نماند و با گرایش به اندیشه‌های ملت گرایانه و میهن دوستانه با استعمار انگلیس و ایادی آن به مبارزه برخاست.

همین اندیشه و عزم سنت شکنانه بود که دربار پهلوی خائن و امپریالیسم انگلیس را بر ضد وی برانگیخت و سرانجام در پیچ و تاب اوج جنبش ضد استعماری مردم ایران او را قربانی دسیسه‌های مشترک و سازمان یافتهٔ نفتخواران انگلیسی و آمریکائی ساخت.

اندیشه‌های میهن دوستانه مصدق او را در برابر رضاخان قرار داد و از این رو در سراسر دوران فرمانروائی این دیکتاتور سفاک حاضر نشد با او از در آشتی درآید و لذا قهر و حبس و آزار او را به جان خرید. بقیه در صفحه ۸

همبستگی بین المللی با مبارزهٔ خلق شیلی

مشکلات شیلی و مبارزهٔ مردم این کشور برضد دار و دستهٔ جنایتکار فاشیست توجه عمیق افکار عمومی جهان را به خود جلب کرده است. سازمان های سیاسی و توده‌ای، حکومت ها و پارلمان‌های کشورهای گوناگون در قبال این مبارزهٔ جوشان بی تفاوت نیستند. توجه جامعهٔ بین‌المللی حداقل از ده سال پیش، یعنی از چهارم سپتامبر ۱۹۷۰ که سالوادور آلنده کاندیدای احزاب "جبهه متحد خلق" در انتخابات ریاست جمهوری به پیروزی رسید، به شیلی معطوف گردیده است. از همان موقع حملات ارتجاع داخلی و بین‌المللی به حکومت آلنده، مردم جهان و محافل دموکراتیک را سخت نگران کرده بود. این نگرانی پس از کودتای فاشیستی سپتامبر ۱۹۷۳ و جنایات فجیع پینوشه افزایش یافت. مبارزهٔ قهرمانانهٔ خلق شیلی برضد دیکتاتوری فاشیستی از همدردی و همبستگی جدی در سراسر جهان برخوردار است.

اجلاس عمومی آوریل ۱۹۷۹ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست شیلی هنگام ارزیابی گرایشات اصلی تحولات کشور تذکر داد که شیلی در یک دورهٔ انتقالی به سر می برد: اینک دوران طولانی مبارزهٔ استوار مردم در دفع ترور فاشیستی، جای خود را به دورانی داده است که در آن نیروهای ترقیخواه به تدریج ابتکار عمل را به دست می گیرند.

واقعیات متعددی این چرخش را تأیید می کنند. سراسر سال گذشته (۱۹۸۰) توأم با اوجگیری قابل ملاحظه مبارزهٔ توده‌ها بود. در اول ماه مه و چهارم سپتامبر سالگرد پیروزی "جبههٔ متحد خلق" در انتخابات

بقیه در صفحه ۳

بقیه از صفحه ۱

پورتوریکو در منگنه وابستگی اقتصادی

پیوسته اوج می گیرد. به نوشته لوموند دیپلماتیك فرانسه و هلند "... باید برای حفظ مستملکات خود در آنسوی دریا (یعنی حوزهٔ دریای کارائیب) از سرایت روند استعمارزدائی تلاش زیادی به عمل آورند". به عقیدهٔ ناظران غربی دیر یا زود همهٔ این جزایر به استقلال خواهند رسید.

اوضاع پورتوریکو که در حقیقت مستعمرهٔ ایالات متحده در دریای کارائیب است، بسیار بغرنج است. بزرگترین دولت سرمایه ـ داری با همهٔ توان و دستگاه ایدئولوژیك خود مراقبت شدیدی به عمل می آورد تا رژیم وابسته به امپریالیسم را در این کشور حفظ کند. تاریخ پورتوریکو در قرن بیستم نمونهٔ کلاسیك سلطهٔ استعماری به سبك آمریکائی است که چهرهٔ خود را در پس انواع دکترین ـ های "بشردوستانه"، "پدرسالارانه"، سفسطه ـ های حقوقی و عوامفریبی های سیاسی پنهان می کند. ایالات متحده از این جزیره در جهت تأمین منافع اقتصادی، استراتژیك و نظامی سود می جوید.

واشنگتن برای حفظ و تحکیم سلطهٔ خود در پورتوریکو به مانورهای گوناگون دست می یازد. دیپلماسی آمریکا حتی تلاش می ورزد ثابت کند که چیزی بنام مسأله پورتوریکو وجود ندارد.

با این همه، زندگی خلاف آن را نشان می ـ دهد: مسأله پورتوریکو با همهٔ ابعاد آن وجود دارد. حفظ مسئله استعماری ایالات متحده در پورتوریکو و امتناع مصرانه امپر ـ یالیسم آمریکا در شناسائی حق مرد م پورتوریکو در زمینه حاکمیت ملی با توجه به دگرگونی های اجتماعی ـ سیاسی در نیکاراگوئه، گویان، گرانادا و پیروزی های خلق پاناما در مسأله کانال پاناما یك غلط تاریخی است. پورتوریکو پیش از آغاز سلطهٔ هشتاد ساله آمریکا قرن ها مستعمره اسپانیا بود. شاه اسپانیا، پورتوریکو ("بندر ثروتمند") و جزایر مجاور آن کولوبرا، ویك و مونا را تصرف نمود، اما نتوانست از تکوین ملت پورتوریکو که زیر تأثیر اوضاع خاص اقتصادی ـ اجتماعی و فرهنگی انجام می ـ گرفت، جلوگیری کند.

مردم پورتوریکو برای رهائی از یوغ استعماری و حق تعیین سرنوشت از همهٔ شیوه های مبارزه از جمله قیام سود می ـ جویند. در ۱۸۹۷ اسپانیا ناچار شد برای حفظ حاکمیت خود در پورتوریکو به این جزیره استقلال بدهد. افکار عمومی پورتوریکو این کامیابی را با همهٔ خصلت محدود آن گامی در راستای تعیین سرنوشت دانست. مردم پورتوریکو توفیق نیافتند از این کامیابی بهره گیرند، زیرا بلافاصله جنگ اسپانیا و و ایالات متحده که از نخستین جنگ ـ ها برای تقسیم مجدد جهان بود، موجب شد که پورتوریکو و چند مستعمرهٔ دیگر اسپانیا به تصرف امپریالیسم تازه نفس آمریکا درآید. در همین دوره جزایر هاوائی، فیلیپین، گوام، پاناما، کوبا، جمهوری دومینیکن و غیره زیر سلطهٔ استعماری ایالات متحدهٔ آمریکا قرار گرفتند.

ایالات متحده آمریکا تصمیم گرفت پورتوریکو را به حلقهٔ زنجیر شبکهٔ استراتژیك خود در دریای کارائیب تبدیل کند. در آن موقع دریاسالار آمریکائی آ. ماهان با صراحت تمام اظهار داشته بود که پورتوریکو در سواحل دور کانال پاناما باید همان نقش مالت را در برابر کانال سوئز ایفاء کند. تئودور روزولت رئیس جمهور اسبق آمریکا تأکید نموده بود که تا زمانی که پورتوریکو به آمریکا تعلق نگیرد، گفتگو از قرارداد صلح با اسپانیا بی مورد است.

ایالات متحده به محض محکم کردن جای پای خود در این جزیره استقلال اداری آن را لغو کرد و همه قدرت از جمله خود مختاری محلی را به فرماندار نظامی آمریکا سپرد. اما چندی بعد برای خنثی کردن احساسات فزایندهٔ ضد آمریکائی در جزیره ناچار شد به پورتوریکو استقلال سیاسی محدودی بدهد و پورتوریکوئی ها را در زمره شهروندان آمریکا بشناسد.

امروز استراتژهای آمریکائی پورتوریکو را "جبل الطارق کارائیب" می نامند. پنتاگون در این جزیره ۱۳ پایگاه دریائی و هوائی دارد که مانند پایگاه هایش در روزولت رودس و جزیرهٔ ویك اهمیت دارند. در این پایگاه ـ ها ذخایر سلاحهای اتمی و سکوهای آزمایش انواع سلاحهای جدید وجود دارد. آمریکا برای مبارزه با جنبش رهائی ملی در آمریکای لاتین بارها از پایگاه های خود در پورتوریکو استفاده کرده است. در پائیز ۱۹۶۲ ناوهای جنگی آمریکا برای محاصرهٔ تحریك آمیز کوبا از همین جزیره فرستاده شدند. در ۱۹۶۵ کوماندوهای آمریکائی از همین پایگاه ها به خاك جمهوری دومینیکن تجاوز کردند. در طرح های نظامی دولت کارتر نقش ویژه ای به این جزیره داده شده بود. کوبای سوسیالیستی، خلقهای کشورهای حوزهٔ دریای کارائیب که به راه دگرگونی های انقلابی گام نهاده اند و نیروهای رهائی بخش ضد رژیم های اولیگارشی هوادار آمریکا در آمریکای مرکزی آماج های اساسی طرح های مذکورند.

شکست فاشیسم در جنگ دوم جهانی به اوج جنبش های رهائی بخش در سراسر جهان کمك نمود. در این شرایط، ایالات متحده برای حفظ سلطهٔ خود در جزیره اسلوبهای "باتون و هویج" را در پیش گرفت. آنها از یك سو جنبش میهن پرستان پورتوریکو را که برضد سلطهٔ استعماری آمریکا مبارزه می کردند سرکوب می نمودند و از سوی دیگر در جستجوی اشکال جدیدی بودند که رژیم استعماری شان را حفظ نماید. در ۱۹۵۳، ایالات متحده یك قانون اساسی به پورتوریکوئی ها "هدیه داد" که به موجب آن این جزیره "کشور آزاد متحد" آمریکا محسوب می شود.

این فرمول و قانون اساسی در مجموع با قبول توسعه معین خود مختاری محلی وظیفه داشت یوغ استعماری را از حیث حقوقی و سیاسی پرده پوشی نماید. بحث پیرامون قانون اساسی در کنگره نشان داد که قانون ـ گذاران واشنگتن از اندیشهٔ خاتمه دادن به وضعیت استعماری جزیره بسیار فاصله دارند. هر پیشنهاد در توسعهٔ حقوق دولت محلی نارضائی اعضای کنگره را برمی ـ انگیخت. چنانکه آنها هنگام نوشتن قانون اساسی به یك اصل توجه داشتند و آن این که سلطهٔ آمریکا در پورتوریکو محفوظ بماند.

وابستگی کامل اقتصادی پورتوریکو به ایالات متحده ماهیت استعماری فرمول "کشور آزاد متحد" را نمایان می سازد. سیستم پستی و پولی در جزیره آمریکائی اند. قوانین فدرالی بر زندگی پورتوریکوئی ها حکومت می کند. واشنگتن روابط پورتوریکو را با کشورهای خارجی تعیین می کند.

مجلس ملی پورتوریکو تنها به مسائل داخلی (مالیات های محلی، امور ساختمانی و غیره) می پردازد. حتی در این قلمرو نیز اختیارات آنها محدود است. نهاد های دولتی و کارمندان آمریکای شمالی در پورتوریکو مانند آمریکا کار می کنند. در دادگاه های شهرستان آمریکا پورتوریکو اغلب به عنوان یك "حوزه" تلقی می گردد. مسایل مربوط به پورتوریکو در سوکمیسیون ـ های دو مجلس آمریکا که به جزایر و قلمروها اختصاص دارند، مورد بررسی قرار می گیرد. کنگره آمریکا حق دارد در فعالیت مجلس قانونگذاری پورتوریکو دخالت کند و هر قانون از جمله قانون اساسی را لغو کند.

در واشنگتن، مخترعین فرمول "کشور آزاد متحد" با استناد به "قانون ۶۰۰" از آن دفاع کرده، می کوشند آن را همچون "موافقت دوجانبه" بین ایالات متحده و پورتوریکو که روابط برابر حقوق طرفین را معین می کند وانمود نمایند. اما همانطور که حقوقدانان آمریکائی و پورتوریکوئی گوشزد کرده اند "قانون ۶۰۰" و قانون اساسی ۱۹۵۲ هیچ ضمانت اجرائی ندارند. زیرا پورتوریکو دارای حاکمیت نیست و نمی تواند دربارهٔ سرنوشتش آزادانه تصمیم بگیرد.

از این رو، قانون "کشور آزاد متحد" حتی از نظر حقوقی قابل کاربرد نیست. پورتوریکو علی رغم خود مختاری اقتصادی و سیاسی جزئی یك زائده استعماری ویژه برای کشور مادر ـ آمریکا ـ است. دلیل این مدعا قبل از هرچیز رشد اقتصادی جزیره است. ایالات متحده از نخستین روز ـ های اشغال پورتوریکو تاکنون تغییرات در ساختار اقتصادی جزیره را زیر نظر داشته است.

سلطهٔ سرمایه داری آمریکا سبب شد که کشاورزی این جزیره تك محصولی شود. پورتوریکو از آن زمان به تولید کنندهٔ شکر ایالات متحده بدل شده است. اکنون انحصارات آمریکائی بر اقتصاد روستائی جزیره فرمانروائی دارند. وضع دهقانان پورتوریکو روز بروز وخیم تر می شود. در بیست سال اخیر تولید کشاورزی تنزل کرده و سطح زمین های زیرکشت به نصف تقلیل یافته است. بیش از ۶۰٪ زمین های قابل کشت بی استفاده مانده اند، در حالی که تقریبا ۹۰٪ محصولات غذائی از ایالات متحده وارد می شود.

وابستگی پورتوریکو به واردات آمریکا در زمینهٔ کشاورزی و غیره پیوسته بیشتر می شود. از همان نخستین روزهای سلطهٔ آمریکا، پورتوریکو حق تجارت آزاد با کشورهای دیگر را که از استعمار اسپانیا کسب کرده بود، از دست داد و اکنون مجبور است تمام کالا ـ های مورد نیازش را از آمریکا یا بوسیلهٔ انحصارات آمریکائی خریداری نماید.

امپریالیسم آمریکا به دلایل مختلف نفع خود را در آن دیده است که در این جزیره نخست صنایع سبك و سپس صنایع سنگین ایجاد شود. فراوانی نیروی کار، مزد های ارزان، تسهیلات مالیاتی و عوامل دیگر انحصارات آمریکائی را برانگیخت که در دههٔ ۵۰ صدها موسسهٔ مهم صنایع سبك در پورتوریکو ایجاد نمایند. از اواسط دهه ۶۰ قسمت اعظم سرمایه های آمریکائی در صنایع پتروشیمی، داروسازی و تصفیهٔ نفت سرمایه ـ گذاری شد. سیکل تولید بیشتر این مؤسسات در خارج از مرزهای پورتوریکو انجام می گیرد. به همین علت وابستگی اقتصادی این کشور به انحصارات آمریکائی شدت می یابد. و برای این انحصارات سود ـ های افسانه ای به ارمغان می آورد.

امروزه انحصارات آمریکائی ۸۰٪ صنایع ۸۵٪ خرده فروشی، ۶۵٪ خانه سازی و ۹۰٪ حمل ونقل کالا ها و مسافران این جزیره را در اختیار دارند. در ۱۹۷۸ سود خالص انحصارات آمریکائی در پورتوریکو ۲۴۶۰ میلیون دلار بود. رشد متوسط سالیانهٔ این سود ها تقریبا به ۱۶٪ رسیده است.

در دههٔ اخیر پورتوریکو با همه مشکلاتی که اقتصاد جهانی سرمایه داری از آن رنج می برد روبرو بوده است. اهالی از عواقب تلخ تورم در عذابند و آهنگ رشد اقتصادی "کشور آزاد متحد" پیوسته کند می شود. تولید ناخالص ملی و نیز صادرات کشور تنزل یافته است. نزدیك به پایان سال ۱۹۷۵ قرضه های خارجی جزیره (عمدتا به آمریکا) ۱۸/۳٪ نسبت به سال ماقبل افزایش یافت و کلا به ۱۲۰۰۰ میلیون دلار رسید. این گرایش همچنان ادامه دارد. به همین علت این "کشور آزاد متحد" یکی از بزرگترین بدهکاران جهان است. مضافا به این که خلق پورتوریکو به علت وابستگی به ابرقدرتی چون ایالات متحده بیش از مردم کشورهای دیگر سرمایه داری در رنج و عذاب است.

در عین حال، کلان سرمایه داران آمریکا سرمایه های عظیمی در بانك ها و موسسات مختلف مالی پورتوریکو به گردش درآورده اند و این یکی از "مهارت" های سیستم انحصارگر دولتی ایالات متحده است. از ۵۰۰ شرکت بزرگ ایالات متحده ۱۵۰ شرکت در آنجا شعبه دارند. مخصوصا شرکتهای فوق ملّی قانون کنونی پورتوریکو را برای خود مناسب دیده اند، زیرا در این جزیره از پرداخت مالیات های فدرال نسبت به سود هائی که از کشورهای مختلف به دست آورده اند، مصون هستند.

جیم سانتیاگو مدیر بودجهٔ پورتوریکو ضمن توصیف وضع کنونی اقتصاد جزیره تأیید نمود که بین منافع مالی ایالات متحده و نیازهای اقتصادی پورتوریکو تعارض شدیدی وجود دارد. پایهٔ این تعارض تمایل غارتگرانه استراتژی اقتصادی محافل رهبری ایالات متحدهٔ آمریکاست که به هیچ وجه در اندیشهٔ رشد اقتصادی جزیره و اعتلای اقتصادی آن نبوده بلکه بیشتر به فکر حد ـ اکثر سود خود هستند. امپریالیسم آمریکا مسئول اصلی همهٔ بدبختی های خلق پورتوریکوست.

ساختار اقتصادی تحمیل شده به پورتوریکو از حل معضل بیکاری عاجز مانده است. به نوشتهٔ مطبوعات مترقی تعداد بیکاران جزیره نزدیك پایان دههٔ هفتاد ۴۰٪ جمعیت فعال را در برمی گیرد. لایه بندی اجتماعی و طبقاتی در پورتوریکو شدت می یابد. نیمی از درآمد ملی به ۲۰٪ خانواده ـ های مرفه و ۲٪ درآمد ملی به ۲۰٪ از فقیر ـ ترین جمعیت اختصاص دارد.

آلودگی آب و هوا از مرز قابل قبول گذشته و به آفت واقعی پورتوریکو تبدیل شده است. جزیره مملو از صنایع غیربهداشتی است که سلامتی و حیات اهالی را تهدید می کند.

این عوامل موجب مهاجرت شدید اهالی شده است. در ۱۹۷۸ تقریبا ۲ میلیون پورتوریکوئی در ایالات متحده زندگی می کردند. بیش از ۶۰٪ این عده جزیره را به خاطر جستجوی کار و درآمد بیشتر ترک کرده بودند. پورتوریکوئی ها حتی پس از کسب حق شهروندی آمریکا همچنان از تبعیض ملی، اقتصادی، فرهنگی و زبانی رنج می ـ برند. آنها غالبا از حیث مراتب اجتماعی پایین تر از سیاهان آمریکا قرار دارند.

سرنوشت ناگوار پورتوریکو و اتباع آن حتی از نظر پژوهشگران بورژوائی تراژدی واقعی قرن بیستم در نیمکرهٔ غربی است. ادامه دارد

همبستگی بین‌المللی با مبارزهٔ خلق شیلی

بقیه از صفحه ۱
تظاهراتی برپا گردید. همچنین در ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۷۰ سالروز کودتای فاشیستی، تظاهرات اعتراض‌آمیزی انجام گرفت. اعتراضات توده‌ای پس از کشف گورهای مخفی زندانیان سیاسی و سومین اعتصاب غذای همسران و دیگر بستگان زندانیان ناپدید شده، دارای خصلت ایثارگرانه بودند. هزاران شیلیائی که در مراسم هفتاد و پنجمین سالگشت تولد پابلونرودا شاعر نامدار شیلی شرکت کرده بودند، این مراسم را به یک نمایش برجسته مبارزه خلق بر ضد رژیم فاشیستی تبدیل نمودند. شیلیائی‌ها در ابراز همبستگی با میهن پرستان نیکاراگوئه کوشش زیادی از خود نشان دادند. در عین حال باید به مبارزهٔ اوجگیرندهٔ اتحادیه‌های کارگری توجه خاص نمود. برپائی مجامع کارگری تشکیل مرکز متحد ملی دفاع از حقوق سندیکائی، صدها برخورد کارگری با کارفرمایان و حتی اعتصابات از عناصر چرخش نوین در زندگی سیاسی شیلی به شمار می‌روند. همهٔ محافل دموکراتیک کشور در تلاش‌های کمیسیون شیلیائی حقوق بشر، کمیتهٔ دفاع از حقوق جوانان، کمیتهٔ بازگرداندن مهاجرین و دیگر سازمان‌های توده‌ای شرکت فعال دارند. این پدیده را به حق می‌توان روند همگرائی سیاسی نیروهای دموکراتیک دانست.

در سال ۱۹۸۰ علی رغم تشدید فوق‌العادهٔ سرکوبی‌های فاشیستی که آزمونی جدی برای طبقهٔ کارگر و همهٔ خلق بود، مبارزه روز افزون برضد پینوشه به گرایش آشکار درون کشور تبدیل شد. در نخستین ماه‌های سال با اقدامات ستیزه جویانهٔ قشرهای گوناگون مردم روبرو بودیم اعتصابات ده هزار معدنچی ال تینینت و کارگران کارخانه‌های الکترونیک آیرت و کارخانه‌های نساجی، نمایشات اعتراضی بازرگانان خرده پا، رانندگان و صاحبان تاکسی‌ها، اتوبوس‌ها و کامیون‌ها، معلمین و فارغ التحصیلان دانشکده‌های پزشکی که بیشتر آنها بیکارند از آن جمله‌اند.

این اقدامات دمبدم گسترش می‌یابند. رژیم با توسل به حیوانی‌ترین شیوه‌های اعمال فشار که در دورهٔ پس از کودتا معمول شده نتوانست اعتراضات مردم را کنترل نماید. رژیم حاکم بعد از مراسم روز جهانی زن در ۸ مارس و همچنین در ضمن و پس از نمایشات اول ماه مه وسیع‌ترین موج ترور را که تا امروز ادامه دارد، براه انداخت. سربازان، سانتیاگو و دیگر شهرها را به اشغال خود درآورده‌اند. عملیات تجسسی متمرکز و سازمان یافتهٔ پلیس در مناطق کارگری و فقیر نشین شهری همراه با تخریب منازل محقر آنان ضرب و شتم‌ها و بازداشت‌های جمعی، شکنجهٔ بی قاعدهٔ همهٔ بازداشت شدگان، تبعید دستگیرشدگان، حملات شبانه روزی پلیس به مناطق دور افتاده کشور دامنهٔ وسیعی یافته است. دار و دستهٔ پینوشه برای خشکانیدن جوانه‌های مبارزه توده‌ای و خنثی کردن تنش‌های درون گروهبندی‌های دیکتاتوری حاکم که موجودیت رژیم فاشیستی را به خطر می‌اندازد به سفاکانه ترین شیوه‌های سرکوبی متوسل می‌شوند. البته رژیم فاشیستی و انحصارات همچنان نیرومندند. آنها از همهٔ وسایل برای بدست آوردن ابتکار عمل استفاده می‌کنند. با وجود این دامنهٔ اعتراضات بر ضد خونتا گسترش خواهد یافت. زیرا علل بسیار عمیقی برای آن وجود دارد. سیاست اقتصادی دیکتاتوری فاشیستی که معطوف به حفظ منافع آزمندانهٔ انحصارات محلی و شرکت‌های امپریالیستی در شیلی است، نارضائی نه تنها کارگران و کارمندان بلکه گروه‌های مختلف قشرهای متوسط و کارفرمایان را برانگیخته است.

پینوشه و رژیم او مخلوق امپریالیسم آمریکا هستند. بدون کمک آمریکا نیروهای فاشیستی قادر به سرنگونی حکومت آلنده نبودند. روابط رژیم فاشیستی شیلی با محافل رهبری ایالات متحده از جمله دولت آمریکا با یک سلسله بند بازیهای عوامفریبانه توأم بوده است. مثلا صدور بیانیه‌های "خشمگینانه" آمریکا در آغاز کودتا صرفا برای انحراف افکار عمومی جهان و مستور نگاهداشتن روابط نزدیک واشنگتن و کودتاچیان بود. علی رغم این بند بازیها و "سردی" ظاهری مناسبات، ماشین سرکوبی پینوشه همواره از تسلیحات، اعتبارات و کمک‌های فنی آمریکا تغذیه می‌شود.

دول امپریالیستی از سیاست خارجی رهبران فاشیست شیلی حمایت می‌کنند. تلاش این دولتها برای بیرون کشیدن رژیم پینوشه از انزوا و بسط پیوندهای بین‌المللی آن عقیم مانده است. حکومت پینوشه و انحصارات شیلی بطور روز افزون اقتصاد و امور مالی کشور را به سیستم جهانی اقتصاد سرمایه‌داری وابسته می‌سازند. وابستگی شیلی به محافل سرمایه‌داری جهانی هرگز تا این اندازه گسترده نبوده است. شورای حاکم نظامی با نادیده گرفتن منافع ملی، امتیازات بزرگی به قدرت‌های امپریالیستی و شرکت‌های چند ملیتی واگذار می‌کند. رهبران فاشیست شیلی بیش از پیش با برتری طلبان پکن در زمینهٔ ماجراجوئی سیاسی و شوروی ستیزی افسار گسیخته همکاری می‌کنند. شورای نظامی فاشیستی شیلی با مرتجع‌ترین و تجاوزکارترین نیروهای امپریالیستی و حکومت‌هائی نظیر زمامداران مائوئیست پکن و نژادپرستان پرتوریا، تل‌آویو و سئول پیوندهای محکمی دارد.

رسانه‌های تبلیغاتی پینوشه تصمیم دولت محافظه‌کار بریتانیا مبنی بر اعزام مجدد سفیر به آن کشور را شکست انزوای بین‌المللی خونتا وانمود کردند. اما حوادث آوریل ۱۹۸۰ در فیجی که طی آن مردم پینوشه را در همان نخستین ساعات دیدار رسمی اش از فرودگاه کشورشان بیرون راندند و همزمان مسافرت پینوشه به فیلیپین توسط رئیس جمهور آن کشور مارکوس لغو گردید پاسخ شایسته‌ای به این تبلیغات پوچ بود. این خبر که دیکتاتور از جزایر دور اقیانوس آرام بازدید خواهد نمود، طوفانی از خشم عمومی را برانگیخت.

پس از افتضاح فیجی و فیلیپین دیکتاتور زود دریافت که مسافرت وی به توکیو که به گفتهٔ وی برای پایان سال ۱۹۸۰ برنامه ریزی شده بود، تحقق نخواهد یافت.

سیاست خارجی پینوشه بطور کلی براساس شوروی ستیزی جنون آمیز، مخالفت سبعانه با تشنج زدائی سرعت بخشیدن به مسابقهٔ تسلیحاتی و موعظه دربارهٔ اجتناب ناپذیر بودن جنگ جهانی سوم مشخص می‌شود. پینوشه در کنفرانس سفرای رژیم نظامی در شهر سانتیاگو که در مارس ۱۹۸۰ برگزار شد اظهار داشت که به عقیدهٔ او جنگ جهانی سوم از مدتها پیش آغاز شده است! پینوشه امیدوار است که وخامت اوضاع بین‌المللی و تشدید خطر جنگ مردم شیلی را از همبستگی بین‌المللی محروم سازد و به خونتا آزادی عمل دهد تا به سرکوب‌های ظالمانه در جهت حفظ قدرت خود ادامه دهد. اما علی رغم همهٔ امیدهای خونتا به تشنج روابط بین‌المللی، وقایع جهان طبق قوانینی تکامل می‌یابند که خارج از کنترل خونتا و حامیان امپریالیستی اش می‌باشند.

لوییس کوروالان دبیرکل حزب کمونیست شیلی در یکی از سخنرانی‌های اخیرش اظهار داشت "در سال ۷۹ رژیم‌های سرکوبگری مانند رژیم شاه ایران، پل‌پوت در کامپوچیا، عیدی امین در اوگاندا، ماسیاس نگوما در گینه استوایی، بوکاسا در امپراتوری سابق آفریقای مرکزی، گری در گرانادا سوموزا در نیکاراگوئه و رومرو در ال‌سالوادور سقوط کردند سقوط سوموزا خصوصا از اوج جدید جنبش خلقی آمریکای لاتین در پایان دههٔ ۱۹۷۰ و آغاز دههٔ ۱۹۸۰ حکایت می‌کند. مبارزهٔ نیروهای دموکراتیک شیلی یکی از اجزاء این جنبش را تشکیل می‌دهد. این مبارزهٔ مردم شیلی نشان می‌دهد که در نقاط مختلف جهان هنوز نیروهای قدرتمندی وجود دارند که قادرند اقدامات خطرناکی به زیان ترقی اجتماعی انجام دهند".

همبستگی بین‌المللی با مبارزهٔ مردم شیلی تا حدود زیادی نتیجهٔ دوران تشنج زدائی است. به همین سبب با چرخش ناگهانی امپریالیسم به سوی جنگ سرد، این همبستگی آشکارا به خطر افتاده است. اگر جنبش همبستگی گسترش یابد به امر تشنج زدائی یاری خواهد رساند. یکی از خصوصیات مهم این جنبش آن است که طیف وسیعی از نیروهای سیاسی را در بر می‌گیرد و عرصهٔ مهم همکاری و عملیات مشترک کمونیست‌ها، سوسیالیست‌ها، سوسیال دموکرات‌ها، دموکرات مسیحی‌ها، لیبرال‌ها، رادیکال‌ها و افراد مستقل است. همکاری چنین نیروهای ناهمگونی همواره یک موضوع بغرنج است. این همکاری گرایشات متناقضی دارد که نباید از آن غافل ماند. به رغم وخامت اوضاع بین‌المللی همکاری نیروهای گوناگون سیاسی در ابراز همبستگی با مبارزهٔ خلق شیلی و اشتراک مساعی آنان ادامه دارد. این واقعیت در آخرین نشست هیأت دبیران کمیسیون بین‌المللی تحقیق دربارهٔ جنایات شورای نظامی شیلی مورد تأیید قرار گرفت. کمیسیون تحت رهبری جاکوب سود رمان، عضو سوسیال دموکرات پارلمان فنلاند قرار داشت. در آخرین کنفرانس عمومی سازمان بین‌المللی کار، فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری، کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری آزاد و کنفدراسیون جهانی کار همبستگی خود را با کارگران شیلی ابراز داشتند.

برخوردی تعیین کننده و قاطع با فاشیسم بوقوع می‌پیوندد. اقدامات دموکرات‌های شیلی بر ضد پینوشه و رژیمش در داخل کشور و در عرصه بین‌المللی گسترش می‌یابد هرآنچه در جهان روی می‌دهد بر وقایع داخلی شیلی اثر می‌گذارد. نیروهای انقلابی و دموکراتیک شیلی و نیز رژیم فاشیستی برای جبههٔ بین‌المللی مبارزه اهمیت زیادی قائل‌اند. هریک دارای متحدینی در جهان هستند که از آنان حمایت کرده و نسبت به آنها ابراز همبستگی می‌کنند.

اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، رژیم‌های دموکراتیک توده‌ای، جنبش غیرمتعهدها، جنبش‌های بین‌المللی کارگری و کمونیستی و دیگر نیروهای انقلابی و ضد امپریالیستی بطور خستگی ناپذیر از خلق شیلی پشتیبانی می‌کنند. مردم شیلی از حمایت سوسیال دموکرات‌ها، دموکرات مسیحی‌ها، نیروهای مذهبی، محافل سیاسی دارای گرایش‌های گوناگون، اتحادیه‌های کارگری، جنبش‌های جوانان دانشجویان و زنان، دانشمندان و هنرشناسان برخوردارند.

مرتجع‌ترین محافل وابسته به امپریالیسم جهانی، رهبران پکن، نژادپرستان آفریقای جنوبی و صهیونیست‌های اسرائیل، از پینوشه و دار و دستهٔ آن حمایت می‌کنند.

شیلی به میدان مبارزهٔ حاد میان نیروهای دموکراتیک جهان و ارتجاع بین‌المللی تبدیل شده است. دستاوردهای نبرد درون کشور مشوق مهمی برای جنبش بین‌المللی همبستگی با شیلی است. انتشار وسیع اخبار مربوط به رویدادهای داخل کشور زمینهٔ مساعدی برای همبستگی پرحرارت افکار عمومی جهان با مردم شیلی ایجاد می‌کند.

در نخستین سالهای پس از کودتا، همبستگی بین‌المللی عامل نیرومندی برای حمایت از قربانیان فاشیسم و نجات جان هزاران میهن پرست بود. در آن هنگام که جنبش توده‌ای در داخل کشور بسیار ضعیف بود، این همبستگی نقش درجهٔ اول ایفاء می‌نمود.

اکنون وضع رو به دگرگونی است. ابتکار عمل رفته رفته به مردم باز می‌گردد. آنها خود را برای تعرض آماده می‌کنند. به شعارهای پیشین "سرکوبی‌های شیلی را متوقف کنید!"، "آزادی همهٔ زندانیان سیاسی" و "ترور فاشیستی را موقوف سازید!" شعارهای جدیدی افزوده می‌شود. مردم از شعار "شیلی آری، پینوشه نه!" وسیعا استقبال می‌کنند.

امروزه وظیفه اصلی جنبش همبستگی این است که از مبارزهٔ درون کشور حمایت مداوم و مؤثر به عمل آید و نسبت به حوادث داخل شیلی به سرعت واکنش نشان داده شود. به عنوان مثال بازدید هیأت‌های نمایندگی کشورهای مختلف در روز اول ماه مه و روز بین‌المللی زنان از شیلی تأثیر بسیار زیادی در افشای رژیم پینوشه داشت.

اکنون نیز مانند هفت سال پیش، حزب کمونیست شیلی وظایف و مشکلات زیادی پیش رو دارد. در اینجا فقط برخی از این مشکلات را بیان می‌کنیم. توجه به موضوع زندانیان ناپدید شده از اهمیت خاصی برخوردار است اشتباه است اگر تصور کنیم که وضعیت در شیلی به سبب ناپدید شدن کمتر مردم بهبود یافته است. مسأله زندانیان سیاسی همچنان بسیار جدی است. گورستانهای مخفی قربانیان ترور فاشیستی یکی پس از دیگری کشف می‌شود. با کشف این گورها از شمار اشخاص ناپدید شده کاسته می‌شود. جامعهٔ جهانی باید به این مسأله توجه جدی بنمایند.

مبارزه به خاطر بازگشت تبعیدیان به سرزمین شان و نیز لغو محدودیت‌های موجود به شدت گسترش می‌یابد. حکومت پینوشه بخوبی از آن آگاه است. در کنفرانسی که در ماه مارس سال جاری به وسیلهٔ پینوشه ترتیب یافت، سفرا و روسای هیأت‌های دیپلماتیک شیلی از فشار زیادی که مبارزه برای بازگشت تبعیدیان به آنان وارد می‌سازد ابراز نگرانی کردند. این مشکل همچون خاری در چشم دار و دستهٔ پینوشه است.

هر پیروزی نیروهای ترقیخواه در هر نقطه جهان، مخصوصا آمریکای لاتین به تشدید مبارزهٔ مردم شیلی و انزوای هرچه بیشتر رژیم پینوشه منجر می‌گردد. مثلا سقوط سوموزا در نیکاراگوئه انعکاس عظیمی در شیلی یافت

بقیه در صفحه ۵

ل. یاکیمنکو: درباره‌ٔ رمان

رمان چیست؟

بسیاری در برابر این پرسش می‌گویند: یک اثر ادبی بزرگ. برخی دیگر هم خواهند گفت: چیزی که در آن سخن از عشق می‌رود. به ساده‌لوحی این پاسخ‌ها نخندید.

در حقیقت رمان اثر بزرگی است در شرح سرگذشت یک یا چندتن انسان. در رمان بطور ناگزیر از چیزی که انسان بدون آن نمی‌تواند زندگی کند، یعنی عشق گفتگو می‌شود ولی فکر می‌کنم که "عشق و کام و ناکامی‌های آن" هدف اصلی رمان نباشد.

شکفتگی نیرومند رمان و موفقیت بی‌نظیر آن نزد خوانندگان در قرن نوزدهم یعنی دوران پیروزی رئالیسم در هنر بوده است. به زحمت می‌توان شخص کم و بیش مهذبی را سراغ کرد که رمان‌های تالستوی و داستویفسکی و استندال و بالزاک و گنچارف و تورگنیف را نخوانده باشد...

تفکر و غوررسی شکنجه‌بار درباره‌ٔ مناسبات آدمی و اجتماع و راه‌های رسیدن به عدالت و بهروزی و نیز درباره‌ٔ معنا و مفهوم هستی بشر در هر سطر آثار بزرگ ادبیات جهانی هویدا است

رمان، با ظرفیت خارق‌العاده‌اش در آوردن گفتگوهائی که گاه رنگ دراماتیک به خود می‌گیرد و در بیان احساسات غنایی یا اندیشه و بینش نویسنده، امکان داد که جهانی هرچه واقعی‌تر با موقعیت‌های طبیعی و حوادث باورکردنی در وجود آید.

رمان قرن نوزدهم پیش از هرچیز رمان اجتماعی بود و می‌کوشید با آفریدن تصاویر پهناور به کلیت و عمومیت برسد. حقیقت احساسات آدمی را بروی مکشوف سازد و جهانی را که در آن زندگی می‌کند بسد و نشان دهد. بدین سان بود که مثلا رمان روسی ادراک مردم را به نحوی خارق‌العاده غنی ساخت و محرک پیشرفت اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی گردید.

و اما اینک سخن از "پایان عمر" رمان می‌رود... چه بسا که در رسالهای اخیر، گاه در این و گاه در آن کشور، بحث‌های پرهیجان و دور و درازی درباره‌ٔ رمان در می‌گیرد و برخی با اظهار آن که رمان پیر شده و عمرش به سر آمده است آن را در گور می‌کنند و گروهی که محتاط‌ترند سر به افسوس تکان می‌دهند و وضع رمان را "بحرانی" می‌شمارند و دسته‌ای دیگر با شور و هیجان از جوانی و امکانات نامکشوف این شیوه‌ٔ ادبی دفاع می‌کنند.

آغاز این بحث‌ها به سال ۱۹۵۶ در فرانسه و ایتالیا و انگلستان و چند کشور دیگر بود. در اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی نیز درباره‌ٔ سرنوشت رمان معاصر و راه‌های تکامل آن بحث درگرفت.

اما انگیزه و علت این بحث‌ها چیست؟ اختلاف آراء برچه پایه‌ای مبتنی است؟ بنظرم علل بحث در مورد ادبیات اردوگاه شرق و جهان سرمایه‌داری یکسان نیست.

نویسنده‌ٔ مشهور ایتالیا، آلبرتو موراویا، در پاسخ پرسش‌های مجله‌ٔ نوئووی آرگومنتی اظهار داشت که از بحران روابط هنر و واقعیت معاصر بیشتر باید سخن گفت تا از بحران شیوه‌ٔ رمان‌نویسی و به گفته‌ٔ آلبرتو موراویا این بحران همچنین دامنگیر هنر رئالیسم سوسیالیستی نیز می‌باشد.

ولی آیا چنین است؟

ظاهرا می‌توان به صراحت تمام از بحران رمان معاصر بورژوائی سخن گفت. چنین بحرانی با از دست رفتن پایه‌های حماسی و ملی هنر پدیدار می‌گردد. چهره‌ٔ عام انسان، انسانی که نتیجه‌ٔ وحدت فردی و اجتماعی است، از میان می‌رود و بر اثر آن رمان به تباهی می‌گراید. رمان با سرباز زدن از ترکیب تصاویر پهناور زندگی و یا روی آوردن به محیط ناخودآگاهی و بیماری و ناپایداری و غیره به صورت رمزی در می‌آید که تنها برای کسانی که بدان آگهی دارند مفهوم است و برای توده‌ٔ خوانندگان سربسته و نامفهوم می‌ماند

نویسنده‌ٔ انگلیسی جیمز آلدریج با اندوه نوشته‌است: "در کشورهای باختری ما هنر رئالیستی دیگر تقریبا دیده نمی‌شود و جای خود را به انعکاس‌های انتزاعی درد و رنج فردی داده‌است... راست بخواهید اکنون موضوع مورد علاقه‌ٔ ادبیات معاصر تخریب شخصیت است".

پیداست که بحران رمان معاصر بورژوائی در اساس و پیش از هرچیز در بحران موضوع نهفته است. سخن این جا تنها از رمان بورژوائی می‌رود که از واقعیت بریده است، و اما آن بخش از رمان معاصر خارجی که با سنن دموکراتیکی بستگی دارد زنده است و توسعه می‌یابد. کافی است که به رمان‌های عالی "هفته‌ٔ پیش از عید فصح" اثر آراگون و "چوچارا" اثر آلبرتو موراویا و "زمستان اضطراب ما" از اشتین بک و "از دریچه‌ٔ چشم دلقک" از ک. بیول و غیره که در سال‌های اخیر منتشر شده است اشاره نمود.

آیا انسان را می‌توانیم شناخت. آیا شناخت دنیای درونی او میسر است، آیا انسان و زمان، انسان و زندگی کشور، دولت و عصر تاریخی که در آن زندگی می‌کند با هم چه ارتباطی دارند، — این‌ها پرسش‌هائی است که تکامل آینده شیوه‌ٔ رمان‌نویسی به پاسخی که بدان‌ها داده می‌شود بستگی دارد نقض به هم پیوستگی داستانسرائی، از بین رفتن منطق درونی هنری، متلاشی شدن قوالب در جائی پدیدار می‌شود که کمال یگانگی جهان‌بینی منتفی می‌گردد و خود هستی آدمی بلیهای تصادفی و غیرقابل تعیین به نظر می‌آید و پژوهش واقع‌بینانه محیط جای خود را به لجام گسیختگی ذهنی، به "اوهام کابوسی" می‌دهد.

بحثی که در اتحاد شوروی درباره‌ٔ رمان معاصر درگرفته‌است علل دیگری دارد.

اما نخست درباره‌ٔ ماهیت این بحث‌ها سخن بگوییم:

بحث درباره‌ٔ رمان پیش از همه ضمن انتقاد رویهم شدید از آثار بسیار بزرگ حماسی درگرفت. در یک رشته مقاله که در روزنامه‌ها و مجله‌ها به چاپ رسید نشریه اصطلاح غنائی با بیانی نسبتاً صریح در برابر رمان بزرگ، — رمانی که می‌کوشد وقایع تاریخی را به نحوی وسیع در بربگیرد، — قرار داده شد وگفته شد که داستان کوتاه در کار آن است که شیوه‌ٔ اساسی نویسندگی عصر ما گردد و غیره.

این نظرها نه با وضع واقعی ادبیات معاصر شوروی مطابقت دارد، نه با کامیابی‌های تاریخی آن. کافی است از رمان‌هائی مانند زندگی کلیم سامگین اثر ماکسیم گورکی و دون آرام اثر م. شولوخوف و راهی از میان شکنجه اثر آ. تولستوی نام ببریم. این هر سه حماسه‌هایی به مقیاس بزرگ و آثاری پر عظمت می‌باشند. نویسندگانشان با دقت نظر در زندگی خصوصی و سرنوشت آحاد آدمی، قهرمانان خود را در سیل جوشان حوادث تاریخی که عرصه‌ٔ برخورد قشرهای کاملی از مردم است فرو می‌برند و به نقل واقعات تاریخی که میلیون‌ها آدمی را با گرایش‌های بغرنج و خواست‌های آشتی‌ناپذیرشان به میدان عمل می‌کشاند می‌پردازند و تصادمات پرتوان اجتماعی را که طبق قوانین معین خود درگیر می‌شوند و به پایان می‌رسند و نیز عظمت و زیبائی خلاقیت تاریخی توده‌های میلیونی را نشان می‌دهند.

کسانی که آثار پردامنه و حماسی را مورد انتقاد قرار می‌دهند آیا هیچ از خود می‌پرسند چرا خوانندگان تقریبا در هر جلسه آشنایی و هر کنفرانس ادبی جویا می‌شوند که کار شولوخوف در زمینه‌ٔ نوشتن "آنها برای میهن می‌جنگیدند" به چه منوال پیش می‌رود؟ و حال آنکه این نیز اثری پردامنه و حماسی خواهد بود.

وضع کنونی و تکامل ادبیات ملی کشورها خود گواهی بر باروری و قابلیت زندگی رمان‌نویسی رئالیستی می‌باشد. نمی‌خواهم خواننده را با برشمردن نام‌ها و آثار مشهور خسته کنم. تنها به این واقعیت شگرف اشاره می‌کنم که اکنون حتی در کشورهائی که سابقه‌ٔ پیدایش ادبیات ملی شان از چند ده سال تجاوز نمی‌کند شیوه‌ٔ رمان‌نویسی در وجود می‌آید و با موفقیت گسترش می‌یابد.

خواه ما به موضوعات زمان جنگ روی آریم و خواه به سال‌های بعد از جنگ که سرشار از وقایع عظیم در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی بوده است بیندیشیم، همه جا احساس می‌کنیم که نیازمند آثار عظیم پردامنه هستیم تا آزمایش‌های روحی ما را در مقابله و در ارتباط با مقدرات تاریخی بشر تبیین کند. به منظور آن چنان آثار پردامنه‌ای است که به شرح وقایع بزرگ می‌پردازد و فلسفه‌ٔ روزگار را بیان می‌دارد و خصایل نیرومند معاصران ما را متجلی می‌سازد.

داستان و رمان کوتاه به سبب امکانات محدود خود قادر نیست که این نیاز را بطور کامل برآورده کند. نه، رمان سنگر مبارزه را خالی نکرده است. اندک کندی و وقفه‌ٔ ظاهری در سیر تکامل آن به نظر من ناشی از تحولات بارز و از لحاظ تاریخی مهم خصلت انسان شوروی است و مناسبات نوینی که بین فرد و جامعه بوجود آمده و مسائل اخلاقی که واقعیت در برابر هر انسان شوروی می‌گذارد، و سخن کوتاه این کندی و وقفه‌ٔ ظاهری ناشی از تغییرات گرانسنگ و مهم تاریخی است که در کشور روی می‌دهد.

رمان نسبت به تغییراتی که در زندگی جامعه و در روانشناسی اجتماعی و مناسبات مردم روی می‌نماید بسیار حساس است ولی دیر می‌جنبد. برای نوشتن رمان‌های با ارزش وقت لازم است. اما، پس از گردآوری واقعات و غوررسی و اندیشه درباره‌ٔ آنها چنان گامی به پیش در راه درک حقیقت زمان و به کار گرفتن آن از نظر زیباشناسی برمی‌دارد که گمان نمی‌رود هیچ شیوه‌ٔ دیگری از عهده‌ٔ آنان برآید. رمان واقعی همواره نوعی کشف است.

رمان اندیشه و احساسات خواننده را به شاهراه‌های تاریخ رهبری می‌کند و درک ماهیت تصادماتی را که تعیین‌کننده‌ٔ تکامل جامعه‌ٔ بشری هستند امکان‌پذیر می‌سازد. رمان آدمی را با ارتباطات گوناگون زندگیش تبیین می‌کند. انسان و زمان را ما در رمان باز می‌شناسیم.

میخائیل شولوخوف که رمان "زمین نوآباد" را در ۱۹۵۹ به پایان می‌رساند، ظاهرا درباره‌ٔ وقایع رویهم دور اشتراکی کردن کشاورزی قصه می‌گفت. ولی نویسنده — مردی فیلسوف و متفکر و شاعر — نه تنها کوشیده است نشان دهد که مردم در آن سال دور دست ۱۹۳۰ چگونه بوده‌اند، بلکه سعی داشته است که انسان را از نظرگاه تاریخی در زمینه‌ٔ دورنمای جنبش پرشور ملت بسوی آینده درک کند.

هنگامی که او از مبارزات بیرحمانه طبقاتی از داویدوف و سرود عشق او که تا طنین افکند با گلوله‌ٔ کولاک‌ها خاموش گردید. از دوستی‌اش با واریا خارلاموا، از سودای سرکش ماکار ناگولنوف و زندگی درهم شکسته‌اش، از عشق غلبه‌ناپذیر او به موجودی حقیر مانند لوشکا و یا از نیروی شاعرانه‌ٔ اندوه آندره‌ی رازمتنوف سخن می‌گفته، در ورای واقعیت دشوار زندگی عادی و روزمره، این اشخاص جهانی والا و زیبا را به چشم می‌دیده است.

نویسنده در اوضاع و احوال مشخص تاریخی آن زمان، محتوای عظیم و عام بشری آن را که از نظر اخلاقی و زیبائی‌شناسی برای میلیون‌ها مردم کشورهای مختلف ارزنده است مشاهده نمود.

رمان شوروی در سالهای اخیر بیش از پیش رنگ تفکر به خود می‌گیرد. این یکی از راه‌های بلوغ و جهش آن به پیش است.

سبک وصفی که در این اواخر درباره‌ٔ "تلاکت" آن سخن‌ها گفته‌اند با شیوه‌های مبتنی بر دینامیسم یا ایجاز و یا حتی روانشناسی نمی‌تواند از میان برده شود. یک پدیده‌ٔ واقعی هنری در نتیجه‌ٔ تحلیل و ترکیب، در نتیجه‌ٔ شناخت عمیق مناسبات زمان و شخصیت فرد و درک فلسفه‌ٔ عصر بوجود می‌آید.

آیا این همه به معنای آن است که رمان دچار هیچگونه تزلزلی نمی‌شود و در راه همواری که طی قرن‌ها صاف گشته است پیش می‌رود؟ ظاهرا در هنر چنین راه‌هائی به هیچ رو وجود ندارد.

رمان معاصر شوروی امکانات مختلف را بررسی می‌کند و سبک‌ها و شیوه‌های مختلف را از حماسی خالص گرفته تا ذهنی و غنائی مورد آزمایش قرار می‌دهد.

"خط مستقیم"، — نخستین رمان و. ماکانین که در سال ۱۹۶۵ در مجله‌ٔ مسکو انتشار یافت، سراسر احساسات شخصی نویسنده و در عین حال قهرمان اصلی داستان می‌باشد.

رمان مرکب از یک سلسله داستان‌های کوتاه اینک گسترش نسبتا فراوانی می‌یابد. "ترونکا" اثر و. گونچاروف و "نان — اسم عام" اثر م. الکسی یف به صورت داستان‌های کوتاهی که یک موضوع آنها را به هم پیوند داده نوشته شده است. این سبک در بسیاری موارد اجازه می‌دهد که وسعت احاطه به موضوع با عمق و قطعیت تجسم ناشی از مشاهده‌ٔ بسیار نزدیک وقایع توأم گردد.

ولی نکته‌ٔ مهم‌تر از همه آن است که موفقیت تنها از آن کتاب‌هائی است که به جدی‌ترین مسائل عصر اختصاص دارند، کتابهائی که در آن لحظات اساسی نهضت تاریخی ملت ثبت شده است. بقیه در صفحه ۸

نسیم بهمن

جعفر کوش آبادی

قد م علی
سواراسب سخن چارنعل می تازد :

چه روزگاری بود
زمانه د رقفس تنگ ظلم جبّاران
به سان مرغ گرفتار د ست و پا می زد
و د ست وحشت خان برگلوی مرد م د ه
فغان و د اد نه بل راه برنفس می بست

من و هزار چو من رنجد ید ه د رمانده
چه سالهاگره بغض د رگلو کرد یم
بساکه تنهاآواره نی لبك د مساز
نوای غربت غم را به د شت سرد اد یم

کنون ز برکت این انقلاب پرباراست
که گرم صحبت با هم نشسته بی تشویش
ز آب و خرمن فرد ای خویش می گوییم

زمین براد ر من
همیشه زند ه به بازوی آد می بود ماست
وهرکجاکه گلی زیب کاکلش بینی
ز کار و کوشش مارنگ و بو پذ یرفته است

زمین بکر زما د ست ورز می خواهد
و تخم یك به چهل نا ز شصت ماست ازاو
میان ما و زمین
سخن همیشه ز دلد ادگی و غمخواری‌است
ومالك — این سرخر— د رمیانه بیگانه‌است

همین منی که تومی بینی
یکی یکی همه گلبرگهای عمرم را
به گیسوان پریشان کشت و باغ زد م
و باترنم بیل و سرود گاوآهن
هزارنعمت و نوش
ز گنج خانه تاریك خاك آورد م

ولی کجاست چه شد
به خود که می نگرم آه د ربساطم نیست
و چرخ زند گیم لكّ و لك اگر چرخید

کنون— سپاس خد ارا—
هزار ساله شب اشك و خون به پایان رفت
سخن زحق وز حقدار د رمیان آمد
زمین ازآن من وتواست
زمین از آن همانی که کشت می کند ش

ولی مراقب باش
بد ین بزرگی کار
نه ساد ه می رود از پیش و نه چنان‌آسان
به خون و آتش ارباب با تو د رجنگ‌است

و د ر د هانش فریاد وای اسلاما

براد ران مسلمان کجای قران گفت
که بهره مند ی ما از د رخت و آب و زمین
به یمن کوشش عمری خلاف اسلام است

نه کور خواند ماند این فلان فلان شد ه‌ها
کتاب زند گی روستا ورق خورد ه‌است
به رغم مالك بد خواه
زمانه د یگر و روز نواست و روزی نو

قد م علی
سوار اسب سخن بود وهمچنان می تاخت :
بلی عزیزانم
نسیم بهمن برماوزید و آن سان کرد
که بابنفشه و باد ام بن بهاران کرد

ومن
زهوشیاری او آنچنان سبك بود م
که می توانستم
به روی برگ گل اطلسی قد م بزنم

بقیه از صفحه ۳

که تأثیرش همچنان ادامه دارد. شعار "امروزسوموزا ، فردا پینوشه !" باسرعت حیرت آوری د ر سرتاسر کشور پخش شد. تظاهرکنند گان د رخیابان های سانتیاگو ود یگرشهر — ها این شعار رافریاد می زد ند.

گرایشات د موکراتیك جد ید د رآمریکای لاتین موضع رژیم فاشیستی شیلی را بیش از پیش ضعیف کرد ه باعث ترس و وحشت حکام فاشیست شد ه است . رژیم پینوشه روابط بسیار ضعیفی باکشورهای همسایه‌اش د ارد. روابط رژیم‌باکشورهای عضو پیمان آند روبه سرد ی است. به عنوان مثال اکواد ور که همیشه از د اد ن رأی به پیشنویس قطعنامه‌های مربوط به مسأله شیلی د ر سازمان ملل متحد خود د اری می کرد، د ر سال ۱۹۷۹ علیه پینوشه رأی د اد . حواد ث بهار گذ شته د رفیجی که باعث فرارپینوشه از فرود گاه این کشور و انجام نیافتن د ید ار رسمی وی گرد ید بازتاب گسترد ه‌ای د رشیلی و سراسر جهان د اشت. سراسیمگی حکام فاشیست به حد ی بود که پینوشه ناچارشد کوبیلوس وزیر امورخارجه‌اش را از کاربر- کنار کند.

جنبش همبستگی باخلق شیلی به عامل سیاسی نیرو — مند ی تبد یل شد ه که د رمقیاس بین‌المللی به طرد فاشیسم از این کشور کمك می کند. این واقعیت بیش از هر جاد رسازمان ملل متحد به چشم می خورد. حکام نظامی شیلی شش سال متوالی توسط قطعنامه‌های مجمع عمومی و کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد محکوم شد ه‌اند . قطعنامه شماره ۳۴۱۷۹ مورخ ۱۷ د سامبر ۱۹۷۹ که با ۹۸ رای موافق د رمقابل تنها ه رای مخالف به تصویب رسید حکام فاشیست شیلی رابه شدت محکوم نمود. قطعنا — مه از اد امه نقض آشکار حقوق بشرد رشیلی ابرازتنفر نمود و نگرانی جد ی خود رانسبت به خود کامگیهای رو به رشد مقامات امنیتی کشور د ر زمینه شکنجه و کشتارپنهانی افراد و د یگر نمایشات سرکوبگرانه اظهارد اشت .

این ارزیابی ازاوضاع وخیم شیلی د راجلاس کمیسیون سازمان ملل متحد د ر زمینه حقوق بشر د رفوریه — مارس ۱۹۸۰ و نیز د رکنفرانس عمومی سازمان‌بین‌المللی کار د ر ژوئن همین سال مورد تأیید و تصد یق قرارگرفت . بد ین— سان ضربه بسیار نیرومند ی به وزارت خارجه شیلی و استراتژی ایالات متحد ه آمریکاد رتثبیت موقعیت شیلی د ر سازمان ملل متحد، کاهش فشار بین‌المللی بر پینوشه و ایجاد شکاف د رجبهه جهانی همبستگی باشیلی وارد آمد. مانوورهای واشنگتن د ر سازمان ملل متحد برای از زیر ضربه بیرون آورد ن رژیم تبهکار شیلی بند و بست عمیق امپریالیسم آمریکا راباحکومت های فاشیستی د رجهان و بویژه د ر قاره آمریکا بیش از پیش آشکارساخت .

د راجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد د ر پائیز گذ شته ، نمایند ه ایالات متحد ه برضد آنچه او" تبعیض" علیه پینوشه می نامید رأی د اد . اوپیشنهاد نمود. سازمان ملل مسأله شیلی رانه جد اگانه بلکه توأم بامسائل مربوط به د یگر کشورهای قاره آمریکا یا کلا تمام جهان که د ر آنها حقوق بشر نقض می شود، بررسی کند. نمایند ه آمریکا خوب می د انست که" بین‌المللی کرد ن" یا" منطقه‌ای کرد ن" جنایات پینوشه نه تنها از توجه ویژه سازمان ملل به این مسأله خواهد کاست بلکه زمینه خروج آن را از د ستور کارمجمع عمومی فراهم خواهد نمود.



آخرین ساعات مد افعان "موند ا" کاخ رئیس جمهور، سالواد ورآلند ه (سمت چپ باکلاه خود وسلاح د ر د ست) تاآخرین لحظه حیات شجاعانه د ر پست خود باقی ماند واز این امانت مرد م بافد اکرد ن جان خود د فاع نمود.

واشنگتن با آگاهی از د شواری بررسی یکجای مسائل مربوط به نقض حقوق بشر د رگواتمالا، السالواد ور، اوروگوئه و یا پاراگوئه که زیر سلطه حکومت های جابر و سرکوبگر قرارد ارند، " منطقه‌ای کرد ن" مساله شیلی را پیش می — کشد. وگرنه چه کسی نمی د اند که همه این رژیمهای ضد — خلقی به حمایت امپریالیسم آمریکاروی پای خود ایستاد ه‌اند و اگر لحظه‌ای این‌حمایت قطع شود، هیچ نشانی از این حکومت های پوشالی و عروسکهای خیمه‌شب — بازی باقی نمی ماند. بد یهی است که سازمان ملل‌باید باوضعیت هریك از این‌کشورها برخورد مشخص د اشته باشد واقد امات مؤثری د ر د فاع ازحقوق بشر و آزاد ی‌های د موکراتیك به عمل آورد.

همانطور که مجمع معومی سازمان ملل متحد اعلام د اشته ، وضع اسف بار شیلی د رزمینه نقض حقوق بشر بیش از پیش وخیم شد ه‌است. بیش از ۲۰۰۰ نفر طی ماه‌های ژانویه تا مه گذ شته و ۷۰۰نفرد یگرد رماه ژوئن باز د اشت شد ند. پلیس به شکار کمونیست‌ها، سوسیالیست— ها، اعضای جنبش متحد اقد ام ملی (ماپو) ، مسیحیان چپ اعضای جنبش چپ انقلابی (میر) ، د موکرات مسیحی ها ، افراد مستقل و غیر حزبی به عبارت د یگرهمه کسانی که بر ضد رژیم د یکتاتوری و به خاطر د موکراسی مبارزه می کنند، مشغول است. د انش‌آموزان ، استاد ان د انشگاه‌ها و روزنامه‌نگاران و اعضای اتحاد یه‌ها د رمعرض سبعانه ترین آزارواذ یت فاشیستی قرارد ارند. خشم عمومی علیه‌د ستگیری غیرقانونی روزنامه نگاران‌معروف شیلیائی خورخه سوزا و خوزه مولد اوسکی افزایش می یابد. آنان بد ون هیچ د لیل "قانونی" به سه سال زند ان محکوم شد ه‌اند.

اکثر بازد اشت شد گان د رمعرض‌پلید ترین اهانت ها و شکنجه‌های حیوانی قرارد ارند. حکام نظامی به کلیسای کاتولیك نیز ضرباتی وارد می کنند. کلیساها ، ساختمان‌های متعلق به کلیساها، منازل کارد ینال‌ها و اسقفها مورد تفتیش و جستجو قرارمی گیرد. غالبا ازد رون اتوموبیل‌هائی که به سرعت حرکت می کنند به این ساختمان‌ها شلیك می— شود. مقبره والد ین کارد ینال سیلوا انریکوئز توسط ماموران پلیس مخفی که د رجستجوی اسلحه و اسناد مخفی بود ند، مورد بی حرمتی قرارگرفت . د رماه مه د واسقف همراه تعد ادی کشیش توقیف شد ند.

جنبش همبستگی باشیلی به نحو قانع کنند ه‌ای نیرو و قابلیت تأثیر خود رابه اثبات می رساند. اگر آبروباختگانی چون مارگارت تاچر نخست وزیر انحصارات انگلیس د ر گرماگرم شکارهای د سته جمعی د رشیلی به صد وراسلحه به این کشور می پرد ازد، مرد م شرافتمند و آزاد ی د وست جهان باهروسیله‌ای که د راختیارد ارند این رژیم سفاك و خون آشام رامحکوم می کنند.

اقد امات مؤثر اتحاد یه‌های کارگری استرالیاد ر جلو— گیری از برگزاری مسابقات تیم ملی فوتبال شیلی د ر آن کشور و ملاقات رئیس جمهور ونزوئلا با تبعید یان شیلی و د ید ار رئیس جمهور کاستاریکا با هورتنسیا بوسی د ‌آلند ه، محکومیت رژیم پینوشه د رکنفرانس جهانی د هه سازمان ملل متحد برای زنان و مجمع عمومی سازمان‌های غیر— د ولتی د رکپنهاك ، تقبیح ومحکومیت سرکوب د انشجویان‌و استاد ان د انشگاه‌های شیلی د رکنفرانس یونسکوی‌آمریکای لاتین ، تکذ یب قاطعانه شایعات برقراری روابط مجد د د یپلماتیك مکزیك با شیلی توسط وزیرخارجه آن کشور ، برپائی تظاهرات تود ه‌ای متوالی د ر بن ، پاریس، ژنو ، بوگوتا و برلین غربی د ر پشتیبانی از تقاضای تبعید یان شیلی برای‌بازگشت بمیهن، برگزاری‌میتینگ‌ها شکوهی باشرکت د ه ها هزار نفر به ابتکار روزنامه اونیتا ارگان حزب کمونیست ایتالیا د ر شهر پارما با حضور لوئی کوروالان‌د بیر کل حزب کمونیست شیلی توأم با راه پیمائی گسترد ه‌ای د ر خیابان‌ها با فریاد شعار" شیلی ، شیلی !"... همه و همه از جمله نمایشات عظیم ضد د یکتاتوری و ضد فاشیستی مرد م صلحد وست جهان‌ازهرگروه و طبقه ومسلك سیاسی د رمحکوم نمود ن سرطان رژیم خونخوار پینوشه است . این نمایشات وسعت بی‌نظیر جنبش همبستگی با خلق قهرمان شیلی رانشان می د هد.

باید د ر پی این کاروان عظیم ضد فاشیستی با همه توان و قد رت به راه افتاد و با ارسال نامه‌هابه مجامع بین‌المللی وشخصیت های نامد ارجهانی ، برپائی تظاهرات نوشتن مقالات افشاگرانه د ر روزنامه‌ها و گفتارهای‌راد یوئی و غیره وغیره د ین خود را د ر فروزان نگاهد اشتن شعله— های‌همبستگی‌باخلق شیلی اد انمود . بی شك این همبستگی هاحتی د رحد ود یك فرد و یك گروه کوچك می— تواند د رمقیاس جهانی به بهمنی بزرگ برای فروافکند ن نظام فاشیستی د رشیلی تبد یل گرد د.

بقیه از صفحه ۱

نقش دولت امپریالیستی...

دول گردید و در عین حال به ورشکستگی بیش از پیش این "نظریه" و پیروان آن کمک کرد. دولت فرانسه به پیروی از نیّات امپریالیستی خود در تمام اقدامات تحریک آمیز فشارهای اقتصادی و توطئه‌های براندازی امپریالیسم آمریکا درکنار این امپریالیسم جهانخوار علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران در مواضع خصمانه قرار گرفت. دولت فرانسه به عنوان عضو بازار مشترک اروپا در محاصرهٔ اقتصادی جمهوری اسلامی ایران شرکت نمود و ایران را تحت فشار اقتصادی قرار داد.

در شرایطی که تدارکات جنگی گسترده امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران روز به روز شدت می یابد و این تدارکات اوضاع منطقهٔ خلیج فارس را با وخامتی خطرناک روبرو ساخته دولت فرانسه نیز می کوشد حضور نظامی خود در این منطقه را گسترش دهد و معاملات تسلیحاتی خود با رژیمهای ارتجاعی این منطقه را که وابستگان امپریالیسم جهانی هستند افزایش دهد. در ۲۲ مهرماه سال جاری بزرگترین قرارداد نظامی فروش تسلیحات معادل ۱۴ میلیارد فرانک جهت توسعه نیروی دریائی عربستان سعودی میان دولت فرانسه و رژیم عربستان سعودی امضاء گردید. طبق این قرارداد دولت فرانسه تعدادی کشتی جنگی، هلیکوپتر و دیگر جنگ افزارها و تجهیزات نظامی در اختیار عربستان سعودی خواهد گذارد.

به موجب همین قرارداد پرسنل ارتش عربستان سعودی توسط مستشاران نظامی فرانسه و در آموزشگاه‌های نظامی فرانسه دوره‌های آموزشی می گذرانند. از جمله جنگ‌افزارهایی که عربستان سعودی از فرانسه خریداری می کند چهار فروند ناو جنگی دو هزار تنی مجهز به دستگاه‌های موشک انداز با برد ۱۶۰ کیلومتر، کشتی نفت کش مخصوص سوخت‌گیری ناوهای جنگی به ظرفیت ۱۷ هزار تن و هلیکوپترهای دوفین مجهز به پانزده دستگاه موشک انداز با برد ۱۵ کیلومتر است با امضای این قرارداد عربستان سعودی به بزرگترین خریدار اسلحه و تجهیزات نظامی از فرانسه تبدیل شده است.

این موافقت نامه نشان می دهد که دولت فرانسه مانند هر دولت امپریالیستی دیگر، نمایندهٔ منافع انحصارات فرانسه و مجتمع‌های نظامی ـ صنعتی آن کشور است و اتخاذ خط مشی و مواضع سیاسی و برداشت‌های آن در روابط بین‌المللی و نسبت به رویدادهای جهان ناشی از همین منافع می‌باشد و به همین علت است که دولت فرانسه در برخوردهای خود نسبت به رویدادها و تحولات انقلابی در جهان و از آن جمله در اتخاذ مواضع خود نسبت به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران در کنار امپریالیسم آمریکا یعنی دشمن شماره یک خلقهای جهان قرار می گیرد. سرکردگان و سازماندهندگان نیروهای ضد انقلابی ایران مانند بختیارها و نزیه‌ها و ژنرال‌های فراری از قبیل اویسی و آریانا و دیگران در کنف حمایت دولت فرانسه به فعالیتهای گسترده سیاسی و تبلیغاتی و طرح ریزی توطئه‌های خود علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران ادامه می دهند و از جانب مقامات دولتی فرانسه همه گونه امکانات در اختیار آنان گذارده می شود. بدین‌ترتیب دولت فرانسه عملا در اقدامات توطئه گرانه علیه جمهوری اسلامی ایران شرکت می کند. پس از آغاز جنگ تجاوزی دار و دسته صدام حسین به ایران دولت فرانسه در صدد برآمد که از این اوضاع نیز به نفع خود استفاده کند، بنا به توصیه دولت آمریکا، فرانسه به اتفاق انگلستان و آلمان غربی ناوگان جنگی خود را زیر عنوان تأمین امنیت و حفاظت آبراه انتقالی محمولات نفتی از تنگه هرمز، به منطقهٔ خلیج فارس اعزام نمود که این اقدام در واقع یک تهدید نظامی و نمایش قدرت از جانب دول امپریالیستی علیه کشورهای مستقل ملی در این منطقه است.

روز یکشنبه دوازدهم بهمن ماه وزارت امور خارجه فرانسه خبر مربوط به تحویل شش فروند هواپیمای بمب افکن جنگنده میراژ به رژیم متجاوز عراق را تایید نمود. طبق قراردادهای تسلیحاتی میان فرانسه و عراق دولت فرانسه مجموعا شصت فروند هواپیمای میراژ به عراق تحویل خواهد داد. سال گذشته دولت عراق تقاضای ۱۵۰ هواپیمای آموزشی آلفا ـ جت، توپخانه ساحلی، قایق‌های کشتی تندرو و یک رزمناو از فرانسه نمود. علاوه براین به موجب قراردادهای معاملات اسلحه دولت فرانسه صد تانک، ۴۰ فروند هلیکوپتر "پوما" ۶۰ هلیکوپتر اس ـ ۳۴۲ موشکهای ساحل به دریا، دریا به دریا و هوا به هوا به رژیم صدام حسین تحویل خواهد داد.

طبق گزارش خبرگزاریها پس از عقیم ماندن توطئه‌های امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران و پس از آنکه حمله نظامی رژیم جنایتکار صدام حسین نتوانست موجب تضعیف و براندازی جمهوری اسلامی ایران شود، تمام افسران و ساواکیهای فراری و دیگر عناصر ضد انقلابی از تمام شهرهای اروپا و آمریکا به پاریس آمدند و در یکی از مناطق غرب پاریس در اردوگاهی متمرکز شده و به آموزشهای نظامی پرداختند. دار و دسته بختیار خائن و اویسی جلاد این عناصر را متشکل کرده و برای عملیات نظامی آماده می کنند. براساس همین گزارشها دولت فرانسه یکی از پادگانهای نظامی در ۳۰ مایلی پاریس را در اختیار این گروه قرار داده است. گروهی از افسران و ساواکیهای فراری با تبانی پلیس فرانسه اسامی دانشجویان مبارز ایرانی که به نفع انقلاب و جمهوری اسلامی ایران فعالیت می کنند به عنوان قاچاقچی در اختیار مأموران پلیس فرانسه می گذارد و پلیس فرانسه اقدام به بازداشت آنان می کند.

برزمینهٔ مواضع خصمانه دولت فرانسه نسبت به انقلاب و جمهوری اسلامی ایران است که همهٔ عناصر ضد انقلابی و جنایتکار و خائنین به مردم ایران و مهره‌های فعال رژیم سرنگون شدهٔ محمد رضای ملعون مانند نهاوندی، امینی، جم، اشرف و دیگران "میهن دوم" خود را در پاریس یافته اند و ستاد عملیاتی توطئه‌ها و دسیسه‌های خود علیه جمهوری اسلامی ایران را در آن شهر متمرکز نموده و با حمایت مقامات دولتی فرانسه امکان همه گونه فعالیت توطئه گرانه علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران به دست آورده اند، عملیات تجاوزی و تحریکات نظامی دولت امپریالیستی فرانسه در نقاط دیگر جهان نیز ماهیت امپریالیستی غارتگرانه این دولت را فاش می کند و موید این واقعیت است که دولت فرانسه به مثابه یک دولت امپریالیستی در همهٔ نقاط جهان با جنبش های انقلابی و رهائی بخش خلقها همان برخوردی را دارد که امپریالیسم جهانخوار آمریکا.

لشکرکشی دولت فرانسه به آفریقای مرکزی علیه چاد، تهدید نظامی علیه لیبی، مسافرت چند ماه قبل ژیسکار دستن به امارات غربی خلیج فارس و همکاریهای سیاسی و اقتصادی ونظامی فرانسه با رهبری مائوئیستی چین و دیگر فعالیتهای سیاسی و نظامی آن همه در سمت هم آهنگی کامل با نقشه‌های سیاسی و استراتژیکی نظامی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا انجام گرفته و می گیرد و موید همپیوندی سیاسی و اقتصادی و نظامی امپریالیسم جهانی در توطئه و تخریب علیه کشورهای مستقل ملی، جنبش های رهائی بخش خلقها و همهٔ نیروهای ترقیخواه و استقلال طلب در مناطق مختلف جهان است. این اقدامات دولت امپریالیستی فرانسه به رغم نظریات پیروان تئوری مائوئیستی "سه جهان" موید این واقعیت است که دول امپریالیستی به مقیاس جهانی یک سیستم سیاسی ـ اقتصادی ونظامی واحدی را تشکیل می دهند که سراسر فعالیتهای این سیستم در جهت منافع آزمندانه سرمایه‌داری دولتی انحصاری و مغایر با منافع همهٔ خلقهای جهان می باشد. استراتژی سیاسی ـ نظامی این سیستم چه در آمریکا، چه در اروپای غربی و ژاپن همواره علیه انقلابهای خلقی و علیه تمام کشورهای مستقل ملی و نیروهای مترقی جهان تدوین می شود. و به همین علت که امپریالیسم فرانسه برحسب سرشت خود نه تنها نمی تواند با انقلاب و جمهوری اسلامی ایران سر سازگاری داشته باشد بلکه مانند امپریالیسم آمریکا و دیگر دول امپریالیستی دشمن انقلاب و جمهوری اسلامی ایران است. کسانیکه نمی‌خواهند این واقعیت را درک کنند و تلاش دارند حساب دول امپریالیستی غرب و ژاپن را از امپریالیسم آمریکا جدا سازند در راستای منافع انقلاب و استحکام مبانی استقلال جمهوری اسلامی ایران گام برنمی دارند.

کابوس بیکاری در بریتانیا

در پایان تابستان گذشته، برای نخستین بار در ۴۵ سال اخیر بیکاری در بریتانیا از مرز ۲ میلیون نفر گذشت و ۸/۲٪ جمعیت فعال را در برگرفت. به عقیده بسیاری از کارشناسان نسبت بیکاران این کشور خیلی بیشتر از آمارهای رسمی است. مارتین فلانری نمایندهٔ پارلمان می گوید که اگر بنگاه های کاریابی نام زنانی را که شغل خود را از دست داده اند، ثبت نماید، شمارهٔ کل بیکاران از ۲/۵ میلیون نفر زیادتر خواهد بود. تنها در ژوئیه گذشته حدود ۲۷۳ هزار کارگر از کار بیکار شدند.

در اجلاسیهٔ هیأت اجرائیه حزب کمونیست بریتانیا دربارهٔ شغل اعلام شد که بیکاری بیش از همه زنان و اقلیت های ملی را زیر ضربه قرار داده است. رواج بیکاری در میان زنان دو برابر مردان و در میان کارگران مهاجر چهار برابر بریتانیائی هاست.

نمایندگان حزب مخالف در مجلس عوام انگلستان از شنیدن بیانیهٔ ادارهٔ اشتغال دربارهٔ تعداد بیکاران سخت به خشم آمدند. فریادهای اخراج "محافظه کاران را از کابینه خواهانیم!" چندین بار سخنان مارگارت تاچر نخست وزیر محافظه کاران را قطع نمود. رهبر پیشین حزب کارگر جیمز کالاهان مدعی است که رقم بیکاران مبین وخامت اوضاع در کشور است. جیلاس رادیس نماینده پارلمان از حزب کارگر اظهار داشت که تاریخ بریتانیا، محافظه کاران را به عنوان دولتی که کشور را به کام بیکاری فرو برده اند خواهد شناخت.

کمیتهٔ اجرائیه ملی حزب کارگر بیانیه‌ای صادر نمود و در آن سیاست اقتصادی محافظه‌کاران را به شدت مورد انتقاد قرار داد. در این بیانیه دولت تاچر به تخریب عمدی اقتصاد ملی متهم گردید. رهبران اتحادیه‌های کارگری متحدا روش محافظه‌کاران را محکوم کرده اند. لن موری دبیر کل کنگره اتحادیه‌های کارگری یادآور شد که سیاست اقتصادی کابینهٔ محافظه کاران، بریتانیا را به کام فاجعه ملی می کشاند. به عقیدهٔ دیوید باسنت رئیس کمیتهٔ اقتصادی کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری "چنانچه سیاست فعلی دولت محافظه کاران ادامه یابد، زیان‌های اقتصاد کشور فراتر از بمباران‌های آلمانیها در جنگ دوم جهانی خواهد بود".

بازگشت به دوران غم انگیز بحران اقتصادی و بیکاری توده‌ای سالهای ۳۰ پشت بسیاری از مردم را می لرزاند و آنها را در اضطراب و خشم فرو می برد اما برایشان تعجب آور نیست. بریتانیا باید تا حدودی آمادهٔ روبروشدن با چنین تحولاتی باشد.

در ماه مه گذشته، قدرت در کشور به دست دولت محافظه کاری افتاد که سیاست اقتصادی‌اش مشکلات ملت را بیشتر و وضعیت توده‌های مردم را وخیم تر نموده است.

در دورهٔ زمامداری محافظه کاران ظرف کمتر از یک سال نرخ تورم دو برابر شد و از ۲۰٪ فراتر رفت. در حال حاضر بریتانیا در میان کشورهای صنعتی سرمایه‌داری بالاترین نرخ رشد قیمتها را در دست دارد. کیت جوزف وزیر صنایع اعتراف نمود که اکنون کشور از حیث سطح زندگی از مقام دوم جهان در نخستین سالهای پس از جنگ به مقام بیستم تنزل کرده است.

بسیاری از بریتانیائی ها آشکارا مایلند بفهمند که چه چیزی باعث این فعل و انفعالات شده است. دولت می کوشد که آن را به کمک مشکلات اقتصادی و پولی دامنگیر همهٔ کشورهای سرمایه‌داری و بحران عمیق صنعتی و رشد بیکاری در دنیای غرب توجیه کند. در این رابطه مارگارت تاچر در مجلس عوام اظهار داشت بریتانیا خود را یک خوشبخت استثنائی نمی داند.

این توضیحات ممکن است برخی از مردم را قانع کند. اما بسیاری از بریتانیائی ها مایلند که دلایل این امر را نه در خارج جزیره بریتانیا بلکه در داخل کشور، در سیاست محافظه کاران جستجو کنند. دولت مبارزهٔ جدی با تورم را اعلام می دارد و بدین بهانه وجوه مربوط به رشد اقتصاد ملی و نیازهای اجتماعی را به شدت کاهش می دهد. نتیجه این سیاست افزایش مشکلات در بسیاری از شاخه‌های صنعت بوده است. مثلا در متالورژی دهها هزار بیکار شده و یا در آستانهٔ اخراج قرار دارند.

هنگامی که دولت هزینه‌های مربوط به تعلیم و تربیت، ساختمان مسکونی، بهداشت عمومی و تأمین اجتماعی را کاهش می دهد، قبل از همه قشرهای نامرفه جامعه از آن زیان می بینند.

فقر قشرهای وسیع مردم یکی از برجسته‌ترین مظاهر بحران اجتماعی سرمایه‌داری بریتانیاست. طبق گزارش سازمان اجتماعی "گروه اقدام بر ضد فقر کودکان" تعداد ساکنانی که پایین تر از سطح رسمی فقر زندگی می کنند با نرخ فاجعه انگیزی رو به افزایش است. این سند نشان می دهد که در ۱۹۷۷ بیش از ۶ میلیون انگلیسی رسما بینوا شناخته شدند. بین آنها ۳/۵ میلیون نفر بازنشسته و ۱/۵ میلیون کودک بودند این آخرین آمار رسمی است که در این زمینه انتشار یافته، از آن زمان دولت مطالعه

بقیه در صفحه ۷

بقیه از صفحه ۱

جمهوری دموکراتیک...

مالاگاشی کشته و ۲۰ هزار نفر زندانی شدند. سرانجام فرانسه زیر فشار جنبش رهائی ملی در جهان و آفریقا ناچار به دادن امتیازاتی شد: در سال ۱۹۵۶ ماداگاسکار به حق خودگردانی نائل آمد و در سال ۱۹۵۸ به جمهوری مستقل در بطن جامعهٔ فرانسه تبدیل شد. استقلال ماداگاسکار در ۲۶ ژوئن ۱۹۶۰ اعلام گردید.

اما این کشور به موجب "موافقت" های نابرابر فرانسه ـ مالاگاش که قبلا به امضاء رسیده بود، همچنان به متروپل سابق وابسته ماند. این وابستگی سلطهٔ انحصارات خارجی مخصوصاً فرانسوی را دوام بخشید و کشور را در آستانهٔ فاجعه قرار داد. نارضائی مردم از حکومت هوادار فرانسه فیلیبرتراناتا به واکنش های شدیدی انجامید که در ماه مه ۱۹۷۲ به اوج خود رسید. این تظاهرات وسیع توده های سبب شد که قدرت به دولت ژنرال ژ. رامانانسوا که ائتلافی از نظامیان و غیرنظامیان بود منتقل شود. این دولت به دگرگونی های اجتماعی ـ اقتصادی در کشور همت گماشت.

دولت جدید با اتحاد شوروی، جمهوری دموکراتیک ویتنام، لهستان، جمهوری دموکراتیک آلمان، الجزایر و گینه روابط دیپلماتیک برقرار نمود. وبه تنظیم موافقت های جدید فرانسه ـ مالاگاش پرداخت که حاکمیت کشور را در همهٔ عرصه ها مورد تأیید قرار می دهد.

در مه ۱۹۷۲، ماداگاسکار از منطقه پولی فرانك بیرون آمد. سیاست ترقیخواهانهٔ دولت جدید ماداگاسکار با مقاومت شدید نیروهای ارتجاعی روبرو شد. در ژانویه ـ فوریه ۱۹۷۵ یك شورش مسلحانه ضد دولتی از جانب این نیروها سازمان داده شد. شورش سرکوب شد و کشور از فوریه تا ژوئن با حکومت نظامی اداره شد. در ماه ژوئن همهٔ قدرت به شورای عالی انقلاب به رهبری دیدیه راتسی راکا منتقل شد.

منشور انقلاب سوسیالیستی مالاگاش و قانون اساسی جمهوری دموکراتیک ماداگاسکار در رفراندوم ملی ۲۱ دسامبر ۱۹۷۵ به تصویب رسید. دیدیه راتسی راکا را به عنوان رئیس جمهور و رئیس دولت انتخاب شد. پشتیبانی وسیع توده های مردم که پیرامون جبههٔ ملی برای دفاع از انقلاب سوسیالیستی مالاگاش گرد آمده اند، موجب شد که دولت جدیدی با سیاست ترقیخواهانه به قدرت برسد. جبهه ملی برای دفاع از انقلاب سوسیالیستی مالاگاش که در دسامبر ۱۹۷۶ پی ریزی شد، پنج حزب و سازمان مهم کشور را در خود گرد آورده است، آوانگارد انقلاب مالاگاش به دبیر کلی دیدیه راتسی راکا، حزب ترقیخواهی که بتازگی تأسیس شده و ساختمان سوسیالیسم را هدف خود می داند، هستهٔ مرکزی این جبهه را تشکیل می دهد.

طبق قانون اساسی دولت به وسیله رئیس جمهور که برای یك دورهٔ هفت ساله انتخاب می گردد، رهبری می شود. رئیس جمهور در عین حال فرماندهٔ کل نیروهای مسلح و رئیس شورای عالی انقلاب نیز هست. قدرت قانونگذاری در اختیار تنها مجلس ـ مجلس ملی خلق ـ قرار دارد. قدرت اجرایی در دست رئیس جمهور، شورای عالی انقلاب و دولت است.

ماداگاسکار کشور فلاحتی با اقتصاد کم رشد است. از این رو کشاورزی شاخهٔ مهم اقتصاد را تشکیل می دهد. ۹۰٪ جمعیت کشور به کشت و زرع اشتغال دارند کشاورزی ۴۵٪ محصول ناخالص ملی را به خود اختصاص داده است. سهم تولید کشاورزی در صادرات بیش از ۸۰٪ است. واحد های کوچك طبیعی و نیمه طبیعی با شکل ابتدائی تولید در کشور فرمانروائی دارد. برای غلبه بر عقب ماندگی کشاورزی دگرگونی های سوسیالیستی در روستا پیش بینی شده است. این دگرگونی ـ ها ایجاد تعاونی های کشاورزی بر مبنای مالکیت جمعی سنتی روستائی را هدف خود قرار داده است. اصلاحات ارضی تحت شعار "زمین از آن کسی است که روی آن کار می کند" در حال اجراست. مزارع دولتی در حال تکوین اند. این مزارع به تولید برنج، پنبه، نیشکر و قهوه اختصاص دارند. دامپروری هم جزء برنامه است.

مهمترین تولیدات کشاورزی ماداگاسکار برنج، ذرت، سیب زمینی، بادام زمینی و موز است. کشور با کمبود تولید مواد غذائی مخصوصا برنج روبروست. دولت برای حل این مسأله در افزایش زمین های زیر کشت و در جای نخست برنج تدابیر جدی اتخاذ کرده است. قهوه، وانیل، میخك، نیشکر، فلفل سیاه، سیسال و پنبه برای صادرات کشت و زرع می شوند. ماداگاسکار دارای گله ـ های مهم گاو است (بیش از ۱۰ میلیون راس) مردم در مناطق ساحلی به ماهیگیری اشتغال دارند.

صنعت ماداگاسکار رشد ناچیزی دارد. این صنعت به موسسات معدنی و تبدیل محصولات کشاورزی محدود می شود. منابع معدنی بطور ناچیز استخراج شده و مورد بهره برداری قرار می گیرد. در حال حاضر تنها به استخراج صنعتی سنگ کرومیت، گرافیت، میکا و کوارتز مبادرت می شود. مهم‌ترین موسسات صنعتی عبارتند از: پالایشگاه نفت، مجتمع تولید و تبدیل مواد معدنی، کرومیت، چند کارخانهٔ پارچه بافی، سیمان‌سازی، ساختمان‌سازی و تعمیرگاه کوچك کشتی. موسسات مهم صنعتی و بازرگانی ملی شده اند. تاکنون ۲۰ موسسهٔ دولتی تأسیس شده است. نمایندگان کارگران در مدیریت آن شرکت دارند. تجارت خارجی، منابع مالی و حمل ونقل ها در انحصار دولت قرار دارند. عناصر برنامه ریزی در اقتصاد ملی مورد بهره برداری قرار می گیرند. یك برنامه برای رشد اقتصادی کشور تا سال ۲۰۰۰ تصویب شده است.

جمهوری دموکراتیك ماداگاسکار با بسیاری از کشورها رابطهٔ بازرگانی دارد. حجم بازرگانی خارجی وی در ۱۹۷۹ به ۲۱۹ میلیارد فرانك مالاگاش بالغ گردید. واردات ماداگاسکار ماشین ها و تجهیزات، نفت، محصولات شیمیائی و غذائی و کالا های پرمصرف است. محصولات کشاورزی و معدنی مهمترین صادرات این کشور را تشکیل می دهند. مهمترین شرکای بازرگانی ماداگاسکار کشورهای جامعهٔ اقتصادی اروپا مخصوصا فرانسه و نیز ایالات متحده و ژاپن هستند روابط بازرگانی با کشورهای سوسیالیستی روبه رشد است.

جمهوری دموکراتیك ماداگاسکار در عرصهٔ بین المللی سیاست عدم تعهد و همکاری با همهٔ کشورها را تعقیب می کند. ماداگاسکار به عنوان عضو سازمان وحدت آفریقا با امپریالیسم، استعمار و استعمار نو فعالانه مبارزه می کند و از تبدیل اقیانوس هند به منطقه صلح حمایت می نماید. جمهوری دموکراتیك ماداگاسکار با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی روابط دوستانه ای برقرار کرده است.

روابط دیپلماتیك بین اتحاد شوروی و ماداگاسکار در ۱۹۷۲ برقرار گردید. از زمانی که دیدیه راتسی راکا به قدرت رسید روابط سیاسی، اقتصادی و بازرگانی شوروی ـ مالاگاش بطور محسوس، بسط و توسعه یافت. موافقت نامه هائی در زمینه همکاریهای اقتصادی، علمی و فنی، فرهنگی، خطوط تجاری دریائی به امضاء رسید. یك کمیسیون بین دولتی شوروی ـ مالاگاش برای تنظیم همکاری اقتصادی، فنی و بازرگانی تشکیل شده است. متخصصان شوروی در کشف منابع معدنی و تربیت کادر ملی به ماداگاسکار کمك می کنند. از ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ اتحاد شوروی ۲۱ میلیون روبل کالا مخصوصا تراکتور کامیون، کارگاه تعمیر اتوموبیل و لوازم گاراژ، سیمان، دارو به ماداگاسکار تحویل داده است و در عوض ماداگاسکار کالا های سنتی چون قهوه، ادویه، فلفل سیاه به شوروی صادر می کند.

بقیه از صفحه ۶

کابوس بیکاری در...

در این قلمروها را منع کرده و از انتشار گزارش های غیرمطلوب خود داری نموده است.

دولت محافظه کاران با تحویل مدیریت موسسات و بنگاه های ملی شده به سرمایهٔ خصوصی مواضع بخش دولتی را در اقتصاد ویران نموده است. این "حراج قرن" که نامگذاری مطبوعات لندن به چنین سیاست ـ هائی است، هر سه بخش اقتصاد را در برمی گیرد. در مجلس عوام اعلام شد که دولت به سرمایهٔ بزرگ در سیستم ارتباطات دور که در انحصار وی است کارت سبز داده و به شرکت خصوصی اجازه داده است که تهیهٔ انرژی برای مردم را به عهده بگیرد و مدیریت بریتانیائی تعمیرگاه های حمل و نقل را به یك شرکت خصوصی واگذاشته است قبلا صنایع هوائی، کمپانی دولتی بریتیش پترولیوم و غیره به همین سرنوشت دچار شده بودند.

در وضع فعلی، محافظه کاران دستورات کارفرمای بزرگ را اجرا می کنند. آنها با تخصیص کمك های ناچیز به موسسات ملی شده آنها را به ورشکستگی کشانده و سپس این موسسات را با اعلام "ناسودمند" بودن در اختیار انحصارات خصوصی می گذارند. هدف این سیاست دولت تأمین منافع انحصارات داخلی و خارجی است. بدیهی است که قربانیان این "نوسازی" زحمتکشان هستند که نرخ رشد اخراج دسته جمعی ـ شان از این موسسات بطور بی سابقه ای رو به فزونی است. طبق پیش بینی کنفدراسیون صنایع بریتانیا تا پایان سال (۱۹۸۰) حدود ۲/۵ میلیون نفر کار خود را از دست خواهند داد.

بسیاری از اقتصاد دانان و پژوهشگران موسسات علمی که پیرامون مسائل صنعت، امور مالی و سرمایه گذاری ها کار می کنند، نتیجه می گیرند که در تمام دوران پس از جنگ هیچگاه رکود اقتصادی در بریتانیا تا به این اندازه نبوده است. تنها ظرف سه ماه از ماه مارس تا مه ۱۹۸۰ سطح کل تولید نسبت به همین دوره در سال پیش از آن ۵/۵٪ پایین آمده است. از این رو، سطح تولید صنعت تبدیل مواد به سطح ۱۹۷۱ بازـ گشته است. دنیس هیلی وزیر سابق دارائی اعلام داشته است که مشکل بتوان صدمات وارده از جانب محافظه کاران را به اقتصاد کشور جبران کرد. بحران ابعاد بی سابقه ای به خود گرفته است. یکی از اعضای پارلمان از حزب کارگر اشاره نمود که کافی است یادآور شویم که تنها طی سه ماه (از آوریل تا ژوئن گذشته) ۳۰۰۰ کمپانی صنعتی ورشکست شدند و این رقم همچنان رو به افزایش است.

همهٔ کارشناسان در ارزیابی های خود نسبت به موقعیت اقتصادی و مالی بریتانیا اتفاق نظر دارند. آنها معتقدند که چاره ـ جوئیهای محافظه کاران برای درمان بیماری های کشور واقعا هلاکت بار است. با وجود این، مارگارت تاچر نخست وزیر انگلیس و هواداران وی با یکدنگی که به درد شرایطی بهتر از این می خورد، تکرار می کنند که آنها در نظر ندارند سیاست اقتصادیشان را تغییر دهند. آنها منکر افزایش قیمت ها، بیکاری همگیر و بحران صنعتی بوده و از بی منطقی اقداماتشان هیچ نگران نیستند، زیرا در حالی که اعلام می دارند هدفشان مبارزه با تورم از طریق کاهش هزینه ـ های دولتی برای نیازهای اجتماعی و اقتصادی است، همچنان به افزایش بودجهٔ نظامی ادامه می دهند.

در این رابطه مهم ترین گام، تصمیم دولت بدون مشورت با پارلمان در مورد تعویض موشکهای پولاریس آمریکا با موشك ـ های تریدنت آمریکائی است. برآورد های رسمی نشان می دهد که این برنامه برای مالیات پردازان بریتانیا ۵ میلیارد لیره تمام می شود. اما منابع موثق اظهار می دارند که رقم واقعی خیلی بیش از اینهاست.

فرانسیس پیم وزیر دفاع بریتانیا در پارلمان از قدرت هسته ای "مستقل" کشور داد سخن داد. اما همانطور که آبزرور متذکر شد از این بابت ایالات متحده ممکن است روی کنترل مشترك بر این سلاحها اصرار ورزد و بدین ـ ترتیب استقلال آنها را کاملا ناممکن گرداند. یکی از بیانیه های کاخ سفید در مورد تجهیز لندن به موشکهای تریدنت یادآور شد که این امر یکی از عناصر تلاش گستردهٔ آمریکا و متحدین اروپائی اش برای تقویت قابلیت های دفاعی ناتو است. در بیانیه همچنین خاطر نشان شده است کهنیروهای هسته ای استراتژیك بریتانیا اختصاص به ناتو دارد.

به عبارت دیگر بریتانیا خود را به تخته ـ پرش هواپیماها و موشکها مبدل می سازد و بدین سان خود را در معرض ضربه متقابل در یك جنگ هسته ای قرار می دهد. همهٔ این اقدامات به نفع ناتو، واشنگتن و به اصطلاح "همبستگی آتلانتیك" است و هیچ وجه مشترکی با منافع ملی مردم بریتانیا ندارد.

دولت محافظه کار نقش درجهٔ اول را در مسابقهٔ تسلیحاتی برعهده گرفته و همچون عامل نقشه های آمریکا در توسعه طلبی هسته ای است. این سیاست به مشکلات اقتصادی و مالی و در نتیجه درگیری های اجتماعی بیش از پیش خواهد افزود و زمینه ـ های مساعدی برای تدارك جنگ هسته ای فراهم خواهد آورد. چنین سیاستی به هیچ ـ وجه با خواستهای مردم بریتانیا برای خلع ـ سلاح، مذاکرات صلح آمیز، توسعه و تقویت همکاری بین الملل اروپا منطبق نیست.

اتحاد مردم
مدیرمسئول و صاحب امتیاز:
محمود اعتماد زاده (م. ا. به‌آذین)
سردبیر: محمدتقی برومند
نشانی: تهران ـ منطقهٔ ۳ پستی
صندوق شمارهٔ ۳۱۴/۱۱۱۷

بقیه از صفحه ۱

افول

اما کار جامعه و قانون حکومت بر مدار حسن نیت یک تن نمی‌گذرد و کاملا طبیعی است که اصرار و لجاج ایشان بدگمانی هائی را موجب شود. بویژه آن که در طول سیزده ماهی که آقای بنی‌صدر به مقام ریاست جمهوری رسیده اند، در پی گسترش مسابقهٔ قدرت و کشمکش بر سر نامزدهای نمایندگی مجلس، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، دادگستری و دادگاه ـ های انقلابی، گروگانگیری جاسوسان دیپلمات نمای آمریکایی و بسا موارد دیگر، جابه جایی پرمعنایی در ترکیب هواداران ایشان صورت گرفته است. همهٔ کسانی که در انقلاب چیزی از دست داده اند و یا در آستانهٔ از دست دادن امتیازاتی هستند، به تدریج جایگزین نیروهایی شده اند که با پشتیبانی خود ایشان را به ریاست جمهوری رسانده اند. متأسفانه آقای بنی‌صدر از سوی کسانی احاطه شده اند که قلم و قدم شان در راستای ایجاد حکومت فردی حرکت می کند، و می دانیم که حکومت فردی همیشه خودسری اطرافیان و اِعمال واقعی قدرت به دست ایشان را همراه دارد. و این به حق مایهٔ نگرانی است.

آنچه پید است، مسابقهٔ قدرت میان نیروهای ناهمگون هوادار آقای بنی‌صدر از یک سو، و مجموعهٔ نیروهای انقلابی اسلام که در چهره‌های مشخصی در مجلس و هیئت دولت و حزب جمهوری اسلامی تبلور یافته‌اند از سوی دیگر، اینک به مرحلهٔ نهائی رسیده است. طرح دوفوریتی نمایندگان مجلس نشان می دهد که از این سو تصمیم قطعی است. دولت مظهر ارادهٔ اکثریت مجلس است و با تکیه بر این اکثریت ـ که خود نمود از ارادهٔ تودهٔ مستضعف یعنی بخش بسیار بزرگ مردم ایران است ـ به استقلال عمل می کند و ریاست جمهوری مقامی است تشریفاتی که مصوبات مجلس و اعمال دولت را توشیح و تنفیذ می کند و بس. اگر آقای بنی‌صدر، با همهٔ اعتراض های مکرّرش به برخی مصوبات مجلس و تقریبا به همهٔ اعمال دولت آقای رجائی، این فرمول بنیادی را بپذیرد و راه و روش خود را با آن تطبیق دهد، می توان گفت که جمهوری اسلامی ایران زمینهٔ تعادل بادوامی به دست آورده است و سنّت نخستین رئیس جمهور راه کار را برای آنان که از پی او خواهند آمد ترسیم کرده است. آیا چنین خواهد بود؟ با توجه به گذشته و حال، بویژه با وسوسه‌ای که شیاطین درونی و بیرونی می کنند، جای چندان امید نیست. پافشاری و لجاج تاکنون موجب شده است که مهم ترین اهرم‌ها و نهادهای قدرت در جهتی نه بر وفق مراد آقای بنی‌صدر به کار افتد. در این مرحلهٔ آخر، آیا ایشان تن به سازش خواهند داد؟ آیا از برخی هواداران بدنام خواهند برید و با ارادهٔ اکثریت محرومان و زحمتکشان ایران همگام خواهند شد؟ بویژه آیا این را افول قدرت رؤیایی خود نخواهند شمرد؟

دردناکترین لحظهٔ تصمیم... و البته لحظهٔ هشیاری کامل.

در کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی

دفاع از صلح و امنیت بین‌المللی، نبرد ضد امپریالیستی، مقابله با ضد انقلاب، پشتیبانی از مبارزه رهائی بخش ملی مورد تاکید قرار گرفت

بیست و ششمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی روز دوشنبه هفتهٔ گذشته ـ چهارم اسفند برای بررسی فعالیت های این حزب در فاصلهٔ دو کنگره و تصویب برنامهٔ ساختمان مادی و معنوی جامعه در پنج و ده سال آینده تشکیل شد.

در این کنگره ۱۲۳ هیأت نمایندگی از احزاب کمونیستی و کارگری و فرستادگان جنبش‌های انقلابی از ۱۰۹ کشور جهان شرکت داشتند.

کنگره نخست گزارش دبیرکل حزب لئونید برژنف را استماع نمود.

گزارش دربارهٔ سیاست خارجی اتحاد شوروی معطوف به ارزیابی دقیق اوضاع بین‌المللی و برخورد منطقی با یکایک مسایل مبتلابه بشریت بود. این گزارش در جهان بازتابی گسترده یافت. **سوزوکی** نخست وزیر ژاپن در مورد پیشنهادهای اتحاد شوروی دربارهٔ گسترش مناطق صلح و امنیت اظهار داشت: اتحاد شوروی به ابتکارات تازه ـ ای برای تأمین صلح و امنیت دست زده است.

ل. برژنف در ارزیابی اوضاع جهان تصریح نمود:

"... از ویژگی های عمدهٔ سالهائی که از برگزاری کنگرهٔ پیشین حزب کمونیست اتحاد شوروی می گذرد، می توان از مبارزه شدید میان دو گرایش متفاوت نام برد: از یک سو، گرایش به مبارزه در راه قطع مسابقهٔ تسلیحاتی، تحکیم صلح تنش زدائی و دفاع از حق حاکمیت و آزادی خلقها و از سوی دیگر گرایش به تلاش برای اخلال در گسترهٔ تنش ـ زدائی، تسریع مسابقهٔ تسلیحاتی، سیاست تهدید و مداخله در امور دیگران و سرکوب جنبش های رهایی بخش"

او دربارهٔ سیاست تغییرناپذیر اتحاد شوروی دربارهٔ کاهش وخامت اوضاع بین‌المللی و مبارزهٔ قاطع با موضع ـ گیری های فزون‌خواهانه امپریالیسم جهانی اظهار داشت:

"مبارزه برای کاهش خطر جنگ و قطع مسابقهٔ تسلیحاتی جهت اصلی فعالیت حزب کمونیست و دولت شوروی را در سیاست خارجی تشکیل می دهد" او تأکید نمود اگر "سالهای گذشته، سال ـ های افزایش توان فعالیت و اعتبار اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیا ـ لیستی بود... و در این سالها همچنین در نبرد انقلابی خلق‌ها پیروزی‌های تازه ـ ای بدست آمد "اما" از سوی دیگر، در این سالها تجاوزکاری امپریالیسم و پیش از همه امپریالیسم آمریکا، نیز بی ـ اندازه فزونی گرفت".

لئونید برژنف در مورد صدور ضد انقلاب اظهار داشت:

"ما همانگونه که با صدور انقلاب مخالفیم، نمی توانیم صدور ضد انقلاب را بپذیریم. ماجراجوئی و به مخاطره انداـ ختن منافع حیاتی بشریت به منظور پیشبرد مقاصد مغرضانه و تنگ‌بینانه، یکی از ویژگی های آشکار سیاست متجاوزترین محافل امپریالیستی است. آنها تلاش می ـ ورزند تا مبارزه آزادی بخش توده‌های مردم را به عنوان مظهر تروریسم جلوه‌گر سازند. هدف اینان در واقع، هدفی است غیرمردمی، ممانعت از پیشرفت و بازیافتن حق تعیین سرنوشت خلقها"

او درباره کمک به خلقها و کشورهای مستقل تأکید نمود.

"ما در صورت تقاضای این کشورها، همراه با دیگر کشورهای برادر به تقویت بنیهٔ دفاعی آنها کمک خواهیم کرد".

لئونید برژنف در مورد کشورهای مستقل که در جنبش غیرمتعهد ها گرد آمده اند تأکید نمود:

"جنبش کشورهای غیرمتعهد عامل مهمی در مناسبات بین‌المللی بوده و هست قدرت این جنبش ناشی از آن است که با امپریالیسم، استعمار، جنگ و تجاوز پیکار می کند. اتحاد شوروی در آینده هم با کشورهای از بند رسته به همکاری خواهد پرداخت و در راه استقرار پایه ـ های اتحاد سوسیالیسم جهانی و جنبش رهائی بخش ملی خواهد کوشید".

لئونید برژنف دربارهٔ انقلاب خلقی و ضد امپریالیستی ایران اظهار داشت:

"انقلاب ایران رویدادی بس مهم در حیات بین‌المللی در سالهای اخیر بود که ویژگیهای خاص خود را دارد. انقلاب ایران با همهٔ پیچیدگی و تناقضات خود، انقلابی است اصولا ضد امپریالیستی هرچند ارتجاع داخلی و خارجی تلاش می ورزد تا ماهیت این انقلاب را دگرگون سازد، مردم ایران راه خاص خود را برای نیل به آزادی و شکوفائی می پیمایند. ما از صمیم قلب خواستار موفقیت مردم ایران در این راه هستیم و آماده‌ایم که مناسبات حسنهٔ خود را با ایران بر پایه اصل برابری حقوق و طبعا از راه اقدامات متقابل، گسترش دهیم".

برژنف در تبیین مسائل کشورهای مشرق زمین تصریح نمود:

"در برخی از کشورهای مشرق‌زمین این اواخر به شدت شعارهای اسلامی داده می شود. ما کمونیستها معتقدات مذهبی افراد متدین به دین اسلام و همچنین معتقدات مذهبی پیروان دیگر مذاهب را محترم می داریم. مهمتر آن است که نیروهائی که این یا آن شعارها را می دهند چه هدف هائی را تعقیب می کنند. زیر پرچم اسلام ممکن است مبارزه آزادی بخش گسترش یابد. تجربه تلخ منجمله حوادثی که همین چندی پیش روی داد گواه بر این امر است ولی همین تجربه نشان می دهد مرتجعین که شورش ـ های ضد انقلابی بر پا می سازند برای انجام مانورهای خود از شعارهای اسلامی استفاده می کنند. بنابراین حقیقت مطلب آن است که محتوی و ماهیت واقعی این و یا آن جنبش چگونه است".

بقیه از صفحه ٤

درباره رمان

نویسنده باید دیدگاه بلند داشته باشد تا در اوج درک مسائل بنیانی قرار گیرد و به کشف تنوع روابطی که بین انسان و عصر تاریخی اش وجود دارد نایل گردد و رمان است که امکان چنین استنتاجات کلی می ـ دهد.

در این جا نمی توانیم از یادآوری سخنان ارزشمند نویسندهٔ "دون آرام" و "زمین نوآباد" خودداری کنم:

"برای شخص من "مسئلهٔ بودن یا نبودن رمان" مطرح نیست، همچنان که برای کشاورز مسئلهٔ کاشتن یا نکاشتن گندم ممکن نیست مطرح باشد.

سوال می تواند در چنین زمینه‌ای طرح شود که "چگونه باید کاشت و چگونه محصول بهتری بدست آورد؟"

بقیه از صفحه ۱

در بزرگداشت...

نقش برجستهٔ مصدق آنگاه ظاهر شد که به ندای مردم ایران و جنبش آنان برای ملی کردن صنعت نفت پاسخ گفت و برای به ثمر رساندن این آرزوی دیرین ملی در رأس این جنبش قرار گرفت و آن را تا خلع ید از شرکت غاصب نفت ایران و انگلیس رهبری نمود.

دکتر مصدق در دورانی که دربار محمد رضاخانی و رجال کهنه کارگوش به فرمان انگلیس برای فرونشاندن جنبش ضد استعماری مردم ایران به توطئه چینی مشغول بودند و قرارداد ننگین گس ـ گلشائیان را برای تثبیت مواضع انحصارات نفتی انگلیس در ایران به میهن ما تحمیل نموده بودند، با توطئه‌های آنان به مقابله برخاست و توانست با برخو ـ رداری از پشتیبانی وسیع توده‌های مردم نمایندگان حلقه به گوش دربار را در مجلس شورای ملی به عقب نشینی وادار کند و قانون ملی شدن صنعت نفت را به تصویب برساند.

این پیروزی درخشان که تأثیر بسیار عظیمی در برانگیختن جنبش ضد استعماری خلقهای خاور نزدیک و میانه داشت، با توطئهٔ مشترک امپریالیسم آمریکا و انگلیس روبرو شد.

امپریالیسم آمریکا که در آن دوران به عنوان "میانجی" در امور ایران دخالت می ـ نمود، در صدد بود پس از کوتاه شدن دست نفتخواران انگلیسی از منابع نفتی ایران جا ـ نشین آنها شود و کنترل نفت ایران را در دست گیرد.

دکتر مصدق و یاران او به تصور استفاده از تضاد آمریکا و انگلیس به خطر جدی امپر ـ یالیسم تازه نفس آمریکا که پس از جنگ دوم جهانی برای باز تقسیم امپریالیستی جهان به مناطق نفتخیز و استراتژیک خاور نزدیک و میانه هجوم آورده بود، کم بها داد ند و با این ارزیابی اشتباه آمیز رهبری مبارزات ضد ـ استعماری مردم ایران را از هشیاری و آمادگی لازم در برابر توطئه‌های امپریا ـ لیسم و در رأس آن امپریالیسم آمریکا دور نگاه داشتند.

دکتر مصدق زمانی از این ارزیابی اشتباه ـ آمیز و نقش مزور و ریاکارانهٔ امپریالیسم آمریکا وقوف یافت که لوئی هندرسن سفیر آمریکا در ایران ـ یکی از ارکان مهم توطئه شوارتسکف ـ اشرف در سوئیس ـ در آستانه کودتا به ملاقات او رفت و رسما از وی خواست استعفاء بدهد و یا منتظر سقوط دولتش باشد. اگر چه دکتر مصدق در همان وقت دستور قطع رابطه با آمریکا را صادر نمود ولی دیگر کار از کار گذشته بود.

امپریالیسم آمریکا با توطئهٔ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت ملی و قانونی دکتر مصدق را سرنگون کرد و او را به جرم میهن دوستی و پایداری در مبارزه با نفتخواران امپریالیستی به دست دربار به محاکمه کشید و پس از حبس در احمدآباد زنده به گور ساخت.

اندیشه‌های ملت گرایانهٔ دکتر مصدق از ویژگی های ضد امپریالیستی برخوردار بود و در این راه تجربه می نمود. به همین سبب نام مصدق علی رغم اشتباهات وی به عنوان یکی از رهبران نهضت ملی و ضد استعماری ایران در صفحات زرین تاریخ انقلابی وطن ما باقی خواهد ماند.

ما تا آخر عمر علیه دولت آمریکا مبارزه می کنیم

"امام خمینی"